

نَهْضت ترجمه!

نتایج و پی‌آمدهای آن

فاطمه جان احمدی *

آن‌چه فرا رو دارید مقاله‌ای است با عنوان: «بررسی تاریخ ترجمه در دوره اول خلافت عباسیان» در این مقاله نگارنده تلاش دارد تا ضمن معرفی هرچه بهتر و دقیق‌تر نهضت بزرگ علمی جهان اسلام - نهضت ترجمه - تلاش‌های راستین محققان طراز اول و دانشوران سازنده آن دوره را بیان نماید. در این عرصه به برخی ویژگی‌های فرهنگی عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی نیز اشاره خواهد شد.

در این مقاله به بررسی موارد ذیل خواهیم پرداخت:

۱- آغاز نخستین حرکت علمی مسلمانان و معرفی اولین بنیان‌گذاران آن در عصر

اموی.

۲- نهضت ترجمه در عصر طلایی عباسیان.

۳- نهضت ترجمه در اندلس و دلایل توجه مسلمانان به ترجمه آثار پیشینیان.

۴- روش‌های مترجمان در ترجمه نصوص و متون کهن.

در پایان، نتایج و پی‌آمدهای نهضت ترجمه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

حرکت علمی مسلمانان در قرون نخستین اسلامی:

محیط جغرافیایی خشن، نامساعد و در عین حال متکی بر طبیعت شبه جزیره عربستان، سادگی معیشت را برای ساکنان آن به ارمغان آورده بود. بازتاب این سادگی تنها در ظاهر عرب جاهلی خلاصه نمی شد، بلکه بی نیازی آنان را به علوم مختلف نیز در بر داشت.^۱ اگرچه در برخی علوم چون طب^(۲) و نجوم^(۳) تجربه‌هایی کسب کرده بودند، لیکن هنوز معرفت علمی آنان تکوین نیافته و متکی بر علل مبهم و ناشناخته پدیده‌های طبیعی بود.

با ظهور اسلام، براساس توصیه‌های قرآن کریم^(۴) و سفارش‌های پیامبر اکرم (ص)،^(۵) عرب مسلمان به خواندن و نوشتن روی آورد و نخستین گام‌های معرفتی خود را با فراگرفتن قرآن آغاز نمود. اما هنوز اتکای بر قوه حافظه سرشار و به تبع آن قبح‌نگارش، مانع از یادگیری نوشتن و ثبت آموخته‌ها می شد^(۶) و همین عامل مانع بزرگ رسیدن جامعه اسلامی به مراحل تکمیلی بود.

فرایند عصر فتوحات اسلامی، رویارویی فرهنگی‌ها و تمدن‌های مختلف و کهنی بود که در سایه آمیختگی آن‌ها، فرهنگ و تمدن اسلامی با همه ویژگی‌های بارز خود شکل گرفت. هرچند در مراحل نخستین خلافت اسلامی و تا اواسط حکومت امویان، هنوز اعتقاد به عدم پذیرش هر چیز غیر از قرآن و تأکید بر قوه حافظه و اجتناب از نگارش، بی‌اقبالیتی بسیاری از علوم را فراهم آورده بود، اما با گذشت زمان و در پی رشد معرفتی مسلمانان و نیاز مبرم تمدن نوخاسته اسلامی به آموختن و رسیدن به سرچشمه‌های اصلی معرفت و علم، مسلمانان ناگزیر به روی آوردن به ترجمه و نقل متون گردیدند.

با استقرار خلافت امویان در شام و نزدیکی آنان به رومیان و تسلط بر مدارس علمی رها (ادسا)، نصیبین، حران و انطاکیه، رفته رفته زمینه‌های آغاز حرکت علمی مهیا گردید. خلفای نخستین اموی با خواندن و شنیدن سرگذشت پر عظمت پیشینیان، به تاریخ علاقمند شدند؛ چنان‌که درباره معاویه آورده‌اند:

... تا یک ثلث شب به اخبار و ایام عرب و عجم و ملوک آن‌ها و رفتار آنان با رعیت و سیرت شاهان ملل و جنگ‌ها و حیل‌ها و رعیت پروری‌شان می‌گذشت... هنوز سه یکی از شب مانده برمی‌خواست و دفترهایی را که سرگذشت اخبار و جنگ‌ها و خدعه‌های ملوک در آن ثبت بود، می‌خواست و غلامان مخصوص که مأمور نگهداری و قرائت دفترها بودند به خواندن آن می‌پرداختند و هر شب بر بخشی از اخبار و سرگذشت‌ها و آثار و انواع سیاست‌مداری‌ها واقف می‌شد.^(۷)

همین تمایل وافر به اطلاع از اخبار ملوک گذشته^(۸) موجب شد تا خبرگانی را برای ترجمه و یا قرائت گزیده‌هایی از متون تاریخی و پزشکی به دربار دعوت نمایند. بنا بر قول مشهور، نخستین ترجمه عهد اموی به خالد بن یزید بن معاویه (م ۸۵هـ) اختصاص دارد.^(۹) خالد به دلیل علاقه بسیار به علم و دانش،^(۱۰) حکیم آل مروان^(۱۱) نام گرفت و با پشتکار فراوان به فراگرفتن علم کیمیا (شیمی) پرداخت و به ترجمه متون علمی از زبان یونانی و قبطی به عربی توجهی ویژه مبذول داشت.^(۱۲) عمر بن عبدالعزیز در مورد او می‌گوید: «در میان بنی‌امیه مانند خالد زاده نشده است.»^(۱۳) از دیگر خلفای برجسته اموی که نامی در ترجمه و نقل منابع و یا جمع‌آوری کتاب از خود برجای نهاد، عمر بن عبدالعزیز است. در مورد اقدامات وی مطالب فراوانی در منابع آمده است، از جمله این‌که او در گنجینه کتاب‌های شام، اثری از علم پزشکی، نوشته قس بن هارون بن‌اعین،^(۱۴) یافت که از بهترین کناش‌های^(۱۵) قدیمی به‌شمار می‌آمد. این اثر ارزشمند و بی‌نظیر که اهرن (Heron) نام داشت، توسط ماسرجویه^(۱۶) (ماسرجیس)^(۱۷) به عربی برگردان شد. عده‌ای از خلیفه خواستند تا از آن کتاب رونویسی کرده و آن را منتشر نمایند، اما خلیفه سخت‌گیر راضی نمی‌شد. سرانجام پافشاری‌های بسیار آنان خلیفه را وادار نمود تا پس از چهل روز اندیشیدن و استخاره کردن، کتاب را عرضه نموده، اجازه طبع و نشر آن را صادر نماید.^(۱۸) این‌گونه تردید و تنگ‌نظری خلفای اموی نسبت به علوم، سالیان متمادی آثار ارزشمند و نفیسی را در گنجینه‌ها و کتاب‌های آنان متروک باقی نهاد. با این توصیف،

از میان مترجمان این عصر می توان به صالح بن عبدالرحمن،^(۱۹) ماسرجویه^(۲۰) سرجون بن منصور^(۲۱) و پسرش منصور بن سرجون،^(۲۲) تیاذوق،^(۲۳) اصطفن قدیم،^(۲۴) قیس بن قنابن متی،^(۲۵) و حسان نبطی^(۲۶) اشاره کرد.

نهضت ترجمه در عصر طلایی عباسیان

سقوط خاندان بنی امیه و طلوع اقبال آل عباس دوره جدیدی از تحولات تاریخی، فرهنگی و علمی را در تمامی ممالک تابعه خلافت اسلامی به دنبال داشت. دوره ای که اربابان قلم آن را عصر طلایی اسلام (عصر الاسلام الذهبی)، دوره مدنیت اسلامی، و عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی نام نهاده اند.^(۲۷) انتقال مرکز خلافت از دمشق به مدینه الاسلام بغداد و نزدیکی آن به کانون علمی جندی شاپور و حضور بی شائبه وزیران کاردان و مستشاران با کفایت ایرانی در دربار خلافت اسلامی و علاقه وافر خلفای نخستین بنی عباس به علم، ادب و فرهنگ پروری، نهضت بزرگ علمی و فرهنگی جهان اسلام را به بار نشانید.

اگرچه بنیانگذار خلافت عباسیان، ابوالعباس سفاح (۱۳۲-۱۳۶هـ) به دلایل متعدد هم چون دشواری های عصر استقرار، مقابله با مخالفان و معارضان حکومت نوخاسته، و کوتاهی عمر خلافتش، هرگز نتوانست به علوم توجهی شایسته مبذول دارد، اما برادر او منصور (۱۳۶-۱۵۸هـ) به رغم همه مشکلات عصر تثبیت، به خوبی بر آریکه قدرت سامان گرفت^(۲۸) و با بنای شهر بغداد^(۲۹) و انتقال مرکز خلافت به آن جا، دولتی قدرتمند و کارآمد تشکیل داد. علاقه و اعتقاد بیش از حد منصور به تنجیم و احکام ستارگان و طالع بینی موجب شده بود تا بدون اجازه منجمان به کاری دست نیازد. از این رو با فراخوان سرآمدان نجوم از ایران و هند نام خود را به عنوان نخستین خلیفه ای که منجمان و ستاره شناسان را به دربار فراخواند،^(۳۰) رقم زد.

به دنبال این نیاز و توجه خلیفه منجمان و آگاهان به علم ستاره شناسی از ایران و هند به دربار خلافت راه یافتند. در رأس این جماعت، «نویخت منجم»، از اعظام و

بزرگان خاندان مشهور نوبختی^(۳۱) قرار داشت که از سرآمدان ستاره‌شناسی عصر خود محسوب می‌شد و دارای زیج‌ها و جداول فلکی مشهوری بود.^(۳۲) منصور در ساختن شهر بغداد و انتخاب محل آن، بارها از نظرات نوبخت استفاده نمود.^(۳۳) فعالیت با نشاط و مهارت وی در کار تنجیم، به استمرار حضور خاندان نوبختیان در دربار خلفای بعدی انجامید.^(۳۴)

علاوه بر این، ستاره‌شناسان هندی نیز در دربار منصور آمد و شد داشتند؛ در حدود سال ۱۵۶ هـ که هیأتی از آنان به حضور منصور رسیده بودند، یکی از آن‌ها کتابی به نام «سندهند»^{*} با خود داشت که دارای اطلاعات جامعی در مورد نجوم و حساب هندی بود^(۳۵) و خلیفه یکی از مترجمان طراز اول دربار به نام ابراهیم فزاری را مأمور ترجمه آن نمود. حاصل تلاش ابراهیم کتابی شد با عنوان «سند هند کبیر»^(۳۶) که بعدها در عصر مأمون، توسط محمدبن موسی خوارزمی خلاصه گردید و تا مدت‌ها اساس زیج منجمان اسلامی بود.^(۳۷) به استناد منابع، در همین دوره است که کتاب‌های بسیاری از علم نجوم و احکام مربوط به آن‌ها برای عباسیان ترجمه شد. از میان مترجمان آثار ستاره‌شناسی دربار منصور می‌توان به ابراهیم فزاری^(۳۸) و فرزندش محمد^(۳۹) و علی بن عیسی اسطرلابی^(۴۰) که نام و آوازه‌ای بس بلند در این عرصه داشتند، اشاره نمود.

علاقه و اشتیاق فراوان منصور به کسب معارف جدید، او را متوجه مرزهای خارجی خلافت نمود. از این رو، با اعزام هیأت‌هایی بلندپایه به دربار قیصر روم، از او خواست تا کتاب‌ها و متون قدیمی یونانی را برای وی بفرستد.^(۴۱) رومیان هم کتاب اقلیدس و برخی آثار علوم طبیعی^(۴۲) و شاید کتاب مجسطی بطلمیوس^(۴۳) را به دربار خلافت اسلامی ارسال نمودند. در پی این اقدام، خلیفه عده‌ای از دانشمندان و

* «... و آنچه که اصحاب ما سندهندش می‌شناسند سدهاند است یا مستقیمی که نه به کجی افتد و نه به دیگرگونی و این نام به نزد آنان بر کسی افتد که رثیت و به دانش حساب نجوم به والایی رسد...» ر.ک: بیرونی، ابوریحان: تحقیق ماللهند، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، بی‌تا، ۵۲۱ ش، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷.

سرآمدان فن ترجمه را مأمور کرد تا به برگردان این کتاب‌ها به زبان عربی مبادرت نمایند. مسعودی معتقد است که منصور اولین خلیفه‌ای بود که از زبان‌های بیگانه برای او آثاری به عربی ترجمه کردند؛^(۴۴) درحالی که ابن ندیم بر این باور است که نخستین ترجمه‌ها به امویان اختصاص دارد.^(۴۵)

در هر صورت، از نخستین آثاری که از زبان پهلوی به عربی ترجمه گردید، می‌توان از کتاب «کلیله و دمنه» نام برد. این کتاب ارزشمند از مشهورترین آثار ادبی هندی است که در عهد ساسانیان توسط برزویه طبیب از سانسکریت به پهلوی برگردان شد،^(۴۶) و ابن مقفع در این دوره، یعنی آغاز عصر ترجمه، آن را از پهلوی به عربی ترجمه نمود.^(۴۷) علاوه بر آن، کتاب سند هند هم توسط مترجمان عالی رتبه هندی به عربی ترجمه شد.^(۴۸) در کنار ترجمه برخی آثار یونانی چون مجسطی بطمیوس^(۴۹) و کتاب اقلیدس، تعدادی از کتاب‌های ارسطو و هم‌چنین کتاب ارثماتیکی^(۵۰) (Arithmeetic) و دیگر آثار کهن یونانی نیز به عربی ترجمه شد.

بدین سان، خلافت منصور عباسی فرصتی مناسب برای مؤلفان و اربابان قلم بود تا آنچه را که پیشتر اجازه نگارش و نشر آن را نداشتند، اکنون به رشته تحریر درآورند. از جمله آنان، مورخ نامی «محمد بن اسحاق» صاحب کتاب «المغازی و السیر و اخبار المبتداء» است. بنابر اظهار مسعودی، این کتاب پیش از آن، مدون و معروف نشده بود.^(۵۱)

در کنار تلاش‌های بی‌وقفه محققان علم نجوم و سایر علوم، پزشکان کارآمد نیز در اعتلای علم پزشکی تلاشی در خور اعتنا نمودند. در میان پزشکان پرکار دربار منصور، جورجیس بن بختیشوع از جایگاه والایی برخوردار بود. او که رئیس دارالعلم و بیمارستان جندی‌شاپور بود، به دنبال بیماری صعب‌العلاج منصور که پیشتر - در سال ۱۴۸ هـ - بر او عارض شده و اشتهای او را به شدت کاهش داده و درد شکم امان او را بریده بود، به دربار خلیفه راه یافت. در اندک زمانی وقار، عفت،^(۵۲) زبان‌آوری، کمال ادب و مهارت در طبابت بر هیبت پزشکی نصرانی نزد خلیفه افزود

و چیزی نگذشت که از ملازمان نزدیک خلیفه گردید.^(۵۳) او در مدت اقامتش در دربار بغداد کتاب‌های پزشکی بسیاری را به رشته تحریر درآورد و از آن‌جا که به زبان‌های سریانی، یونانی، فارسی و عربی به خوبی آشنا بود توانست کتاب‌های طبی یونان باستان را برای خلیفه ترجمه نماید.^(۵۴) مهارت، حسن سیرت و کاردانی او، حضور فرزندان و نوادگانش را در دربارش خلیفه عباسی (منصور، هارون، مأمون، معتصم، واثق و متوکل) تضمین نمود.^(۵۵)

با این توصیف شاید بتوان این ادعا را پذیرفت که منصور نخستین خلیفه‌ای بود که به طور رسمی به نقل و ترجمه متون کهن علمی توجه کرد، اگر چه این امر غالباً در دو زمینه طب و نجوم خلاصه می‌شد. ادامه روند نهضت علمی که منصور آغاز کرده بود هم‌چنان با فرازونشیب‌هایی جدی در عصر مهدی (۱۵۸-۱۶۹هـ) دنبال شد. اختلافات مذهبی به همراه درگیری‌های دینی و گفت‌وگوهای جدلی متکلمان^(۵۶) در این عصر که بی‌تردید در نتیجه نفوذ و رواج اندیشه‌های مذهبی سرزمین‌های تابعه خلافت عباسی بروز کرده بود، نشاطی تازه به این نهضت بخشید.

با ترجمه بسیاری از آثار فکری و فلسفی این سرزمین‌ها، بویژه ایران و روم، بازار نشر آرا و عقاید کلامی، مجادلات و مناظرات فرقه‌ای گرم‌تر گردید و همین امر موجب شد تا خلیفه، متکلمان و محققان را از اقصی نقاط به دربار دعوت نموده و آنان را به تألیف کتاب‌های ضد زندق تشویق نماید.^(۵۷) بدین ترتیب نام او به عنوان نخستین خلیفه‌اهل تحقیق که متکلمین را برای تصنیف آثار کلامی ترغیب می‌نمود، رقم خورد.^(۵۸) اما از آن‌جا که بخش عمده حکومت مهدی به تنعم و خوش‌گذرانی، بذل و بخشش و افزودن به تجملات گذشت، هرگز فرصتی نیافت تا بتواند طرحی را که پدرش در انداخته بود، به غایت رساند. بامرگ او، موسی الهادی به خلافت رسید، اما دوره یک ساله (۱۶۹-۱۷۰هـ) حکومت او نیز همه در آشوب و التهاب سپری شد؛ از این رو، وی نتوانست کمک مفیدی به جریان نهضت ترجمه نماید. لیکن حکومت طولانی هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳هـ) فرصتی مناسب برای انجام فعالیت‌های فرهنگی

ایجاد نمود، هرچند او میراث‌دار خلافتی از هم گسیخته بود. چنان‌که ممالک تابعه یکی پس از دیگری دچار بحران شده و این بحران‌ها در برخی نواحی، حاکمیت خلافت اسلامی را به مخاطره انداخته بود؛ برای نمونه، ایران به عنوان وسیع‌ترین سرزمین تابعه خلافت اسلامی، شرایط دشوار و آشفته‌ای را می‌گذراند و مغرب‌نشینان خلافت اسلامی هم پیوسته در تزلزل بودند و بیزانسیان فرصت طلب نیز مرزهای شمالی حکومت اسلامی را تهدید می‌کردند.

به رغم همه این مشکلات، خلیفه مقتدر که تربیت شده شایستگان و خبرگانی چون خاندان محتشم برمکیان بود،^(۵۹) خیلی زود بر مشکلات فائق آمد و به مدد خوش‌فکری خود همه آشوب‌ها و هیجان‌های سرزمین‌های تابعه را خاتمه داد و بار دیگر آرامش و صلح را به همه مرزهای داخلی و خارجی بازگرداند. حضور فعال و همه‌جانبه مستشاران با کفایت و رایزنان با درایت ایرانی یکی از درخشان‌ترین ادوار تاریخی خلافت اسلامی را به وجود آورد. دوره‌ای که نزد محققان به عصر طلایی (عصر الاسلام الذهبی)، عصر زرین فرهنگ و تمدن اسلامی،^(۶۰) و روزگار پرنعمت مملکت اسلامی موسوم است.^(۶۱) خزانه آکنده از ثروت،^(۶۲) صلح و آرامش ناشی از تمرکز قدرت که لازمه انجام امور فرهنگی و علمی است، وجود برمکیان باذوق و صاحب‌درایت که خود آمیزه‌ای از فرهنگ و ادب بودند،^(۶۳) در اندک زمانی پایتخت خلافت بغداد را به شهر افسانه‌های هزارویک‌شب^(۶۴) مبدل نمود. تا جایی که مردم به دلیل رونق و رفاه عمومی، این عصر را «ایام عروس» نامیده‌اند.^(۶۵)

او از سویی درهای گشوده دارالعلم بغداد، محفل‌ها و انجمن‌های پررونق علم و ادب، مجالس و عظمت و مجادلات علمی، فرهیختگان بی‌شماری را به سوی مرکز خلافت جلب و جذب نمود. به دنبال حضور بی‌شائبه این دانشمندان که بی‌شک از حمایت‌های همه‌جانبه خلیفه علم دوست^(۶۶) بهره‌مند بودند، به همراه تلاش‌های بی‌وقفه برمکیان که خود از طرفداران سرسخت نهضت علمی به‌شمار می‌آمدند،^(۶۷) جریان ترجمه شتابی تازه گرفت.

با شکوفایی اذهان عمومی و توجه مردم به علوم و فنون، علاقه‌مندی ایشان به کتاب‌های علمی پیشینیان افزایش یافت و البته خلیفه هارون‌الرشید نیز خود از شیفتگان تاریخ ملوک و اکاسره و اخبار گذشتگان بود. همو بعدها متأثر از افکار پزشکان و دانشمندان مقرب دربار خلافت که عمدتاً از دوست‌داران منطق و فلسفه محسوب می‌شدند و از حکمت هم بهره‌ای داشتند، به منطق و فلسفه علاقه‌مند شد. از این‌رو خلیفه در پی کسب آثار علمی، فرمان داد تا در سرزمین‌های فتح شده و یا ممالک تابعه، هر کتابی یافت می‌شد، به بغداد منتقل نمایند؛ برای نمونه، پس از فتح عموریه و آنقره (آنکارا) در آسیای صغیر، کتاب‌های بی‌شماری به دست آمد که همگی را به بغداد منتقل کردند^(۶۸) و هارون، یوحنا بن ماسویه، پزشک و مترجم دربار را برای ترجمه آن‌ها مأمور نمود.^(۶۹) سیوطی در مورد علاقه هارون به کسب معارف جدید می‌نویسد: «نمی‌شناسم ملکی را که فقط در کسب علم سفر کند بجز رشید.»^(۷۰)

این سیاست خلیفه مبنی بر جمع‌آوری کتاب از زبان‌های مختلف، حضور مترجمان خبره و کارآمد را در دربار ضروری می‌نمود. در پی احساس این نیاز اساسی، مقدمات مهاجرت پزشکان، متکلمان و ادیبان ایرانی، هندی و سریانی به مرکز خلافت فراهم شد. آشنایان و دانایان به فن ترجمه به نقل و ترجمه این آثار مبادرت نمودند. در میان این خیل بی‌شمار، نخبگانی چون یوحنا ماسویه^(۷۱) و حنین ابن اسحاق حضور داشتند. در بسیاری از موارد، این خبرگان از جانب خلیفه با میل باطنی به سفرهای دور و دراز رفته، کتاب‌ها و آثار کهن مورد نیاز جامعه علمی آن روز را یافته و برای ترجمه به دربار می‌آوردند.^(۷۲) نتیجه قطعی این سیاست خلیفه، رونق علمی مرکز خلافت اسلامی بود. همین عامل اساسی می‌توانست از جاذبه‌هایی باشد که جمع زیادی از دانشمندان خواهان علم و حکمت را به دربار بغداد رهنمون سازد. اما بی‌شک آن‌چه در ماندگاری و ترغیب و تشویق خبرگان ترجمه برای ممارست بیشتر و مستمر مؤثر افتاد، گشاده‌دستی خلیفه در پرداخت عطایا و هدایای گران قیمت به مترجمان بود و شاید همین موضوع، در کنار علاقه محققان و مترجمان

به کسب علم، از عوامل مهم و تعیین کننده جلب و جذب و ماندگاری دانشمندان - حتی به صورت خاندانی - در دربار خلافت اسلامی باشد. برای نمونه، خاندان بختیشوع و یا خاندان نوبخت، خاندان حنین و خاندان شاکر از خدمتگزاران دربار عباسیان بودند که بطور مستمر چند نسل در کنار خلفای بنی عباس ماندند و نقش مهمی را در نهضت ترجمه و اعتلای علمی این عصر ایفا نمودند.

بنابر آن چه گذشت، پس از زمانی کوتاه وجود انبوه کتاب‌های گسیل شده به مرکز خلافت، به همراه رواج کاغذ^(۷۳) که از مهم‌ترین پدیده‌های این عصر به‌شمار می‌آید و به دنبال آن، ترجمه‌ها و نسخه‌های متعددی که رونویسان (نساخان و وراقان) از آن‌ها تهیه می‌کردند، تأسیس مکانی برای حفظ و نگهداری آن‌ها را ضروری نمود. از این رو کتابخانه‌ای عمومی در مکانی فراخ با درهای گشوده و اتاق‌هایی مملو از کتاب به نام «بیت الحکمه» بنیان نهاده شد^(۷۴) تا علاوه بر حفظ آثار مکتوب، جایگاه مناسبی برای مطالعه محققان و طالبان علم باشد. اگرچه هنوز میان محققان برای معرفی نخستین مؤسس آن اختلاف نظر وجود دارد، اما بنابر شواهد و قراین موجود، نخستین گام‌های بنیان این مؤسسه بزرگ علمی در عهد هارون برداشته شد^(۷۵) و بعدها در عصر مأمون با بذل عنایت وی و تلاش صاحبان اندیشه به عنوان نخستین فرهنگستان بزرگ علمی طراز اول جهان اسلام مشهور گشت.

مرگ ناگهانی هارون در توس (۱۹۳هـ) نه تنها خلافت اسلامی را به لحاظ سیاسی دچار بحران نمود، بلکه وضعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ممالک تابعه را نیز مختل کرد. بخشی از این نابسامانی و آشفتگی‌ها محصول تردید خلیفه در واپسین سال‌های خلافت وی برای تعیین جانشین بود. نتیجه این تردید به نزاع خاندانی برای کسب قدرت میان وارثان خلافت انجامید. فاتح این رقابت کسی جز مأمون، خلیفه مقتدر عباسی، نبود؛ شخصیتی که با پشتیبانی و رایزنی‌های وزیر ایرانی خود، فضل بن سهل ذوالریاستین^(۷۶) - ریاست بر دیوان قلم و شمشیر^(۷۷) - توانست رقیبان را کنار زده، چون فاتحی بی‌رقیب بر مسند خلافت تکیه زند.

سیاست‌های خاص مأمون به همراه ویژگی‌های بارزی چون خوش فکری، گشاده دستی، دور اندیشی، علم دوستی،^(۷۸) فرهنگ پروری، تحمل آرای مخالف و تسامح در پذیرش افکار دیگران، دوره‌ای درخشان و کم‌نظیر را در تاریخ اسلام در سده‌های نخستین به وجود آورد. نکته قابل توجه حکومت چندین ساله وی در خطه دانش پرور مرو^(۷۹) و در دامان دانشمندان و فضیلتی این سامان و دست یابی به کتابخانه ساسانیان، که یزدگرد سوم^(۸۰) از مداین به مرو برده بود،^(۸۱) توجه کامل او به علوم مختلف بود و البته هرگز نیاستی آموزه‌های او از محضر علی بن موسی الرضا را نادیده گرفت، چه این خود یکی از مهم‌ترین موضوعاتی بود که می‌توانست در بینش باز خلیفه مؤثر باشد.

بازگشت مأمون به بغداد فصلی نوین در تاریخ عباسیان گشود. حضور وی در دارالخلافه بغداد هم‌زمان با تکوین مذهب اجتهادی شیعه و رواج مکتب فکری و کلامی معتزله، رونقی تازه به جریان علمی بخشید. شرایط موجود حاکم بر مرکز خلافت اسلامی، مأمون را به سوی گرایش‌های معتزلی رهنمون ساخت و چیزی نگذشت که به مدد مطالعات پیشین او در مرو پیرامون موضوع رأی و قیاس، علاقه‌مندی وی به مباحث علمی، فلسفی و کلامی دوچندان شد و در نتیجه، از طرفداران سرسخت مکتب اعتزال گردید.^(۸۲) در پرتو این تمایل‌ها به گردآوری علما و متکلمان و فراخوان آگاهان به زبان عربی، دانایان به فلسفه و علوم اوائل از اقصی نقاط مبادرت نمود^(۸۳) و بدین وسیله روح تازه‌ای از کمال‌طلبی و علم‌جویی را در کالبد جامعه اسلامی دمید. مسعودی در این باره آورده است:

[مأمون] در آغاز کار به علت نفوذی که فضل بن سهل و دیگران در او داشتند در احکام و قضایای نجوم می‌نگریست و تسلیم مقتضیات آن بود و روش شاهان قدیم ساسانی چون اردشیر و دیگران را گرفت و به خواندن کتاب‌های گذشته کوشید و مطالعه بسیار کرد و مطالب آن را دانست و وقتی کار فضل بن سهل چنان شد که معروف است و مأمون به عراق آمد، از این همه روی گرداند و به توحید و وعد و وعید اعتقاد پیدا کرد و با

متکلمان نشست و بسیار کس از جدلیان معروف چون ابو هذیل محمد بن هذیل
علاف^(۸۴) و ابواسحاق ابراهیم بن سیار نظام^(۸۵) و دیگران که موافق یا مخالف آن‌ها
بودند به وی تقرب یافتند و فقیهان و ادیبان به مجلس او نشستند و آن‌ها را از ولایات
بیاورد و مقرری داد و مردم به تحقیق و نظر راغب شدند و بحث و جدل آموختند و
هر گروه کتاب‌ها در تأیید مذهب و گفتار خویش تألیف کردند.^(۸۶)

با توسعه فضای باز فرهنگی آمیخته با تسامح مذهبی، فراهم آمدن زمینه‌های ابراز
عقاید و اظهار نظرهای فرهنگی و مذهبی به همراه رواج روحیه خردگرایی و آزاد
اندیشی و شکوفایی شخصیت انسانی در محیطی مناسب و پر جنب و جوش علمی و
فرهنگی که البته رونق اقتصادی نیز بدان دامن می‌زد، بغداد به دارالعلمی افسانه‌ای و
مدینه‌ای فاضله با همه ویژگی‌های خاص خود مبدل شد، تا آن‌جا که شافعی در اواخر
قرن دوم درباره آن می‌نویسد: «هر کس بغداد را ندیده نه جهان را دیده است و نه مردم
جهان را».^(۸۷)

گرایش‌های اعتزالی خلیفه و رونق مجالس علمی و فلسفی، ترجمه و تألیف
کتاب‌های بی‌شماری را در رد یا اثبات نظریه‌ها و آرای طرفین مخالف یا موافق در پی
داشت. خلیفه نیز برای تثبیت آرای معتزله و شاید هجوم شبهات وارد شده به عقاید
اسلامی، فرمان داد تا بسیاری از تألیفات فلسفی بویژه آثار ارسطو، جمع‌آوری شده و
به عربی ترجمه شوند. هر چند برخی از منابع، دلیل این اقدام و توجه او را خواب
مشهور مأمون و هم صحبتی وی با ارسطو طالیس می‌دانند،^(۸۸) اما هر چه که باشد،
شکی نیست که خلیفه در ترجمه کتاب‌های فلاسفه یونان تلاش قابل توجهی مبذول
داشت و در این راه از هیچ بخششی دریغ نکرد.^(۸۹) گاهی گشاده دستی وی به حدی
می‌رسید که هم وزن کتاب ترجمه شده طلا می‌بخشید.^(۹۰) بی‌تردید همین سیاست
گشاده دستی و بخشش هدایا به دانشوران و مترجمان^(۹۱) آثار کهن علاوه بر جذب
آنان به دربار خلافت، سبب ماندگاری ایشان در بیت الحکمه می‌شد.^(۹۲)

ناگفته پیداست که این رفتار مأمون تأثیر مستقیمی بر اطرافیان، درباری‌ها،

ثروتمندان و صاحب نفوذان دولت عباسی داشت؛^(۹۳) چه آن‌ها نیز به تبع خلیفه به ترجمه کتاب‌های کهن پزشکی، نجوم و فلسفه علاقه نشان می‌دادند و با تکریم دانشمندان و ایجاد شرایط مطلوب برای محققان و مترجمان، به حرکت و نشاط علمی سرعت بیشتری می‌بخشیدند. همین امر موجب تشدید روند مهاجرت مترجمان چیره‌دست و دانایان زبان و ادبیات عربی، ایرانی، یونانی، سریانی و هندی به دارالعلم بغداد شده بود. اما این روند چندان به طول نینجامید، زیرا آزادی اندیشه و تسامح ظاهری خلیفه نسبت به سایر عقاید که تا حدود زیادی به حضور فعال نسطوریان، یعقوبیان، زرتشتیان، صابئین و برهمن‌ها در مرکز خلافت اسلامی دامن زده بود، با سیطره کامل معتزله و تبعیت محض خلیفه از آرای آنان به پایان رسید و سرفصل نوینی در تاریخ این عهد گشوده شد. به عبارتی، از این دوره به بعد ظواهر افول نهضت ترجمه نمایان شد؛ مجالس مناظرات علمی با حضور اندیشمندان معتزله اداره می‌شد؛ هر جا محفل گفتگو یا نشست آزاد منعقد می‌شد، جدل که از مهم‌ترین ابزار معتزله بود، پیروز و کامیاب عرصه مجادلات و مناظرات علمی بود.^(۹۴)

با همه این مطالب، از آن‌جا که تجهیز کتابخانه بیت الحکمه و دست‌یابی به کتاب‌های ارزشمند علمی سایر سرزمین‌ها در سرلوحه سیاست مأمون قرار داشت، با ارسال نامه‌هایی برای سران و حاکمان سرزمین‌های روم،^(۹۵) قبرس،^(۹۶) صقلیه (سیسیل)^(۹۷) و خراسان، از آن‌ها خواست تا کتاب‌های قدیمی بویژه آثار فلسفی را برای او ارسال دارند. هرچند گاهی مقاومت‌هایی از سوی حاکمان این سرزمین‌ها صورت می‌گرفت، اما در نهایت کتاب‌های زیادی به دربار خلافت بغداد گسیل شد؛ به عنوان مثال، از روم حدود پنج بار شتر کتاب^(۹۸) و از خراسان صد بار شتر کتاب^(۹۹) به بغداد رسید. در میان کتاب‌های اهدایی رومیان، کتاب‌های فلسفی مشاهیر یونان باستان^(۱۰۰) و هم‌چنین آثاری از طب و نجوم و هندسه از جمله کتاب اقلدیس^(۱۰۱) وجود داشت. خلیفه نیز بهترین مترجمان دربار چون حجاج بن یوسف بن مطر،

یوحنا بن بطریق و حنین بن اسحاق را مأمور ترجمه آن‌ها کرد.^(۱۰۲)

با ورود این آثار نفیس و ارزشمند به مرکز خلافت و آشنایی دانشمندان با ذخایر علمی بیگانگان، بسیاری از محققان برای یافتن سایر کتاب‌های کهن راهی سرزمین‌های دوردست شدند تا خود به آن‌چه در نظر داشتند دست یابند. یوحنا بن بطریق^(۱۰۳) و حنین بن اسحاق^(۱۰۴) و قسطابن لوقا^(۱۰۵) در سرلوحه این جماعت بودند. قفطی در تأیید این مطلب آورده است: «بعد از این سایر مردم به جستجوی امثال آن کتب افتادند و هر یک به وسیله‌ی چیزی از آن به دست آوردند تا رفته رفته قدر کثیری از آن کتب در بلاد اسلام شایع گردید.»^(۱۰۶)

سیاست جمع‌آوری کتب و آثار علمی از اقصی نقاط و گردآوری مجموعه‌های هدایی حاکمان به رونق بیش از پیش نهاد علمی و تحقیقاتی بیت‌الحکمه انجامید. میراث فرهنگی یونانیان، ایرانیان و هندیان و سریانی‌ها یک‌جا گرد آمد و با ترجمه بسیاری از آن‌ها، و با توجه به سیاست خلیفه مبنی بر تشویق و ترغیب مردم برای مطالعه آثار ترجمه شده، تحول علمی عمیقی در جامعه اسلامی پدید آمد. یکی از مهم‌ترین نتایج ورود این آثار و ترجمه آن‌ها به زبان عربی، ایجاد مسائل و سؤالات زیادی در اذهان عامه مردم بود که البته حضور دانشمندان سایر ادیان نیز برای موضوع دامن می‌زد. به دنبال چنین شرایطی، بازار مجالس علمی و مناظرات فلسفی گرم‌تر شد. خلیفه خود نیز نقش فعالی را در برپایی این‌گونه مجالس بر عهده داشت، تا آن‌جا که هر هفته روزهای سه‌شنبه مجالس مناظرات فلسفی می‌آراست و علما و محققان و متکلمان را دعوت می‌کرد تا در حضور او به مناظره و گفتگو بنشینند.^(۱۰۷) برخی محققان، مشوق مأمون در راه‌اندازی این‌گونه مجالس مناظره را استاد وی، ابوهدیل محمد بن هذیل علاف، از معتزلیان طراز اول، می‌دانند.^(۱۰۸) وی که از مشهورترین جدلیان عصر مأمون به شمار می‌آید، دارای بهترین مجالس مناظرات فلسفی بود و در این مجالس توانسته بود تعداد زیادی از پیروان مذاهب دیگر را به دین اسلام دعوت نماید.^(۱۰۹)

البته در این‌که مشوق اصلی مأمون در راه‌اندازی چنین مجالسی ابو‌هذیل بوده است جای شک و تردید است، زیرا طبق اسناد موجود، مجالس علمی مأمون سابقه‌ای طولانی داشت، چه او بیشتر هنگام اقامت در نیشابور و مرو به تشکیل چنین مجالسی مبادرت نموده بود.^(۱۱۰) آورده‌اند که: گاهی در این مجالس علی بن موسی الرضا نیز شرکت می‌جست و با نمایندگان نصارا، ثنویه و زنادقه به بحث و گفتگو می‌نشست.^(۱۱۱)

شایان ذکر است که این مناظرات تنها اختصاص به خلیفه و دربار وی نداشت، بلکه همه جای جامعه اسلامی، از مسجد گرفته تا بازار، می‌توانست محلی برای گفت‌وگوهای علمی و مناظرات جدلی باشد. گاه اهمیت حضور در این مجالس به حدی می‌رسید که برخی مسائل عاطفی دانش‌پژوهان را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌داد؛ به عنوان مثال، آورده‌اند که: «دانشجویی فرزندی دل‌بند را از دست داد، کسی را گفت تا به خاکش بسپارد، از ترس این‌که مبادا یک نشست از درس استاد و بهره‌گیری از محضر او را از دست بدهد.»

بدیهی است ثمره مهم چنین عصری اعتلای اندیشه اسلامی بود. یکی از مهم‌ترین نتایج ورود اندیشه‌ها به عالم اسلام و تلاش و مساعی معتزلیان و مناظرات آنان با مخالفان، پیدایش و رواج علم کلام بود. از این پس متکلمان مجهز به منطق و استدلال و دل‌گرم به حمایت‌های خلیفه، در عرصه مناظرات و انجمن‌های علمی حاضر شده و به نشر علوم عقلی می‌پرداختند. بدین‌گونه آن‌چه را که منصور و هارون آغاز کرده بودند، مأمون با شور و اشتیاق به انجام رسانید و عصر طلایی ترجمه و تألیف در عهد او به بار نشست.

با مرگ مأمون از شتاب رو به رشد نهضت ترجمه کاسته شد و عصر معتصم (۲۱۸-۲۲۷هـ) در حالی سپری گردید که رقابت عناصر ترک‌نژاد با صاحب‌نفوذان ایرانی و عرب عرصه را بر دانشمندان تنگ نموده بود. با وجود حضور بسیاری از مترجمان طراز اول در این عصر، بیت‌الحکمه دیگر رونق روزگار مأمون را نداشت.

بی تدبیری‌های متعصم و عدم رغبت او به علم^(۱۱۲) از یک سو، و انتقال مرکز خلافت به سامرا^(۱۱۳) از دیگر سوی، تا حدود زیادی از شکوه دارالعلم بغداد کاست. نخستین بازتاب آشفتگی‌های این عصر در نهضت ترجمه متجلی گشت. از این دوره به بعد تا عصر متوکل که چراغ تابان نهضت علمی به خاموشی گرایید، بسیاری از دانشمندان به اقصی نقاط مهاجرت نمودند و کانون فرهنگ بغداد از هم پاشیده شد. افول اقبال علمی بغداد، رونق سایر مراکز علمی جهان اسلام چون دربار سامانیان، آل بویه، اندلس، قرطبه^(۱۱۴) و دربار فاطمیان مصر را به دنبال داشت.^(۱۱۵) حکومت کوتاه واثق (۲۲۷-۲۳۲هـ) هم نتوانست مشکل انحطاط علمی بغداد را حل نماید. تا این که حکومت به متوکل عباسی رسید. به رغم همه سختگیری‌ها و تعصبات مذهبی خلیفه سنی، بار دیگر بیت‌الحکمه به مدد مترجمان عالی رتبه‌ای چون حنین بن اسحاق و فرزندان و شاگردانش حیاتی دوباره یافت.

اگر چه آثار انحطاط علمی در دوره متوکل به خوبی قابل تشخیص است، اما بنابر دلایلی شاید بتوان عصر وی را دوره بهترین و منسجم‌ترین ترجمه‌ها دانست، زیرا کارآموزان ترجمه و مترجمین نوپای عصر مأمون در این دوره به کمال رسیده بودند و ترجمه‌های بسیار خوبی به بازار علم عرضه می‌کردند و هم اینان فرهنگستان بیت‌الحکمه را برای مدت کوتاهی رونقی قابل توجه بخشیدند.

با این وجود، سیاست نادرست و ممانعت از راه اندازی مجالس مناظره، از یک سو، و مجازات مجریان و کسانی که در این امر تلاش می‌نمودند، از سوی دیگر، علاوه بر درهم پیچیدن طومار عصر آزاد اندیشی مأمون، موجبات رنجش مترجمان طراز اول و یا مهاجرت آنان از مرکز خلافت را فراهم آورد.^(۱۱۶) همین امر به همراه سایر عوامل سیاسی، فرهنگی که میراث عصر معتصم بود، ارکان فرهنگی جامعه اسلامی را سست نمود و عصر طلایی نهضت علمی اسلامی به خاموشی گرایید.

معرفی ادوار نهضت ترجمه در عصر عباسیان

بیشتر محققان، سیر تحول نهضت علمی عصر عباسیان را به سه دوره تقسیم

نموده‌اند. در میان این سه دوره، تنها عصر هارون و مأمون عباسی بود که به دلیل ویژگی‌های خاص خود، به عصر طلایی اسلام موسوم گشت. عصری که در آن جهشی عظیم برای انتقال علوم از دیگر ممالک به جهان اسلام صورت گرفت و بخش عظیمی از آثار مکتوب پیشینیان به زبان‌های سریانی و عربی ترجمه، شرح و تفسیر گردید. سرآمدان این نهضت که از ابتدا در جریان نهضت علمی حضور داشتند، عمده‌تا پایان عصر متوکل به حیات علمی خود ادامه دادند و با مرگ آنان و روی کار آمدن برخی خلفای نالایق که شاید توجهی به پیشبرد علوم نداشتند، جریان عظیم علمی رو به افول نهاد. با این توصیف سه دوره سابق‌الذکر عبار‌تنداز:

دوره نخست: از خلافت منصور آغاز و به وفات هارون‌الرشید (از سال ۱۳۶ تا ۱۹۳ هـ) ختم می‌شود. با توجه به شرایط خاص این دوره می‌توان ادعا نمود که نخستین گام‌های نهضت ترجمه در این عصر برداشته شد. یکی از ویژگی‌های این عصر حضور بی‌شائبه پزشکان، منجمان و برخی ادیبان در دربار خلافت اسلامی و توجه بیش از پیش خلفا به تنجیم، پزشکی، سیاست، قصص و سیر است. از این‌رو غالب آثاری که در این دوره ترجمه شده‌اند، مربوط به علم نجوم، پزشکی و سیرالملوک بود. در این میان، کتاب‌های بقراط، جالینوس و آثار هندی و ایرانی بسیاری به عربی ترجمه گردید.

طبقه اول مترجمان برجسته در این عصر عبار‌تنداز:

نوبخت منجم: در پی علاقه و اعتقاد منصور به تنجیم، طالع‌بینی و پیشگویی، خاندان نوبخت که از سرآمدان و نام‌آوران علم نجوم بودند به دربار خلافت راه یافتند و در اندک زمانی، وی (نوبخت) و پسرش ابوسهل از موقعیت خوبی در دربار برخوردار شدند. نام اصلی ابوسهل، طیماذاه مابادار خسرو ابهشاذ بود و منصور نام او را به ابوسهل برگرداند.^(۱۱۷) چنان‌که آورده‌اند، منصور هنگام بنای شهر بغداد، از مشاوره نوبخت کمال بهره را برد.^(۱۱۸) خاندان نوبختی هم چون دیگر خاندان‌های

ایرانی به قدر سهم خویش در نهضت ترجمه خدمت‌های قابل توجهی ارائه کردند و کتاب‌های بسیاری را از فارسی به عربی ترجمه نمودند.^(۱۱۹)

عبدالله بن مقفع (روزبه): یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ایرانی در نهضت ترجمه است. قفطی در مورد او می‌گوید: «اول کسی است در ملت اسلامی که همت بر ترجمه کتب منطقیه گماشت».^(۱۲۰) وی ترجمه کتاب‌های منطقی ارسطو یعنی: قاطیغوریاس (مقولات عشر)، باری ارنیاس و انولوطیقا (تحلیل قیاس) را به ابن مقفع نسبت داده است.^(۱۲۱) با وجود شبهاتی که در انتساب این ترجمه‌ها به ابن مقفع وجود دارد،^(۱۲۲) هرگز نبایستی توانایی‌های وی را نادیده گرفت. تسلط او به زبان پهلوی و کارآمدی وی در امر ترجمه به زبان عربی بر هیچ اهل علمی پوشیده نیست. ابن ابی‌اصیبعه ترجمه‌های او را ستوده و آن‌ها را نزدیک به اصل می‌داند.^(۱۲۳)

از میان برجسته‌ترین آثار ادبی این عصر، کتاب کلیله و دمنه^(۱۲۴) (کلیگ و دمنگ) است که از مشهورترین کتاب‌های هندی به زبان سانسکریت به شمار می‌آید. این کتاب که پیشتر در عهد ساسانیان توسط برزویه طبیب از سانسکریت به پهلوی برگردان شده بود، در آغاز عصر نخست نهضت علمی، توسط ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه شد. علاقه برمکیان، بویژه جعفر و یحیی بن خالد، به حفظ محتویات این کتاب موجب شد تا ابان بن عبدالحمید بن لاحق ترجمه عربی ابن مقفع را به شعر تنظیم نماید^(۱۲۵) و با اهدای آن به جعفر برمکی یک صد درهم جایزه بگیرد. علاوه بر این، یحیی بن خالد بابت این اقدام به او سیزده هزار دینار و فضل بن یحیی به او پنج هزار دینار جایزه اعطا نمود.^(۱۲۶) این کتاب منظوم دارای چهارده هزار بیت شعر بود^(۱۲۷) که در مدت سی ماه به نظم درآمد.^(۱۲۸) ترجمه گران‌مایه ابن مقفع به عنوان نمونه‌ای عالی از ادبیات کهن تا به امروز در مدارس جهان تدریس می‌شود.

از دیگر آثار این مترجم ایرانی، ترجمه «خداینامه» از پهلوی به عربی است. با توجه به موضوع این کتاب که شرح حال شاهان ایرانی بود، ترجمه آن، «سیر ملوک العجم» نام گرفت. علاوه بر این، ترجمه کتاب‌های دیگری چون آیین‌نامه، مزدک،

التاج فی سیرة انوشیروان، الادب الكبير و الادب الصغير و الیتیمیه نیز به او منسوب است. (۱۲۹)

جورجیس بن بختیشوع (۱۴۸-۱۵۲هـ): رئیس بیمارستان و دارالعلم جندی شاپور، پزشک و مترجم دربار منصور عباسی بود. (۱۳۰) به برکت حضور طولانی مدت وی و فرزندان و نوادگانش (۱۳۱) در دربار خلافت عباسی مقدمات اصلی تکوین و تکامل علم پزشکی و هم چنین نخستین مراحل نهضت ترجمه فراهم آمد، زیرا جورجیس نخستین کسی است که آثار پزشکی یونانی را به سریانی ترجمه نمود. (۱۳۲)

ابواسحاق ابراهیم بن حبیب فزاری: از منجمان و مترجمان دربار منصور بود. (۱۳۳) نام و آوازه بلند وی بیشتر به سبب اختراع تجهیزات نجومی بود؛ چنان که ابن ندیم وی را نخستین مخترع اسطرلاب در اسلام معرفی نموده است. (۱۳۴)

تئوفیل منجم: از مارونیان جبل عامل بود و در عهد مهدی به بغداد آمد. تسلط وی به زبان یونانی و آگاهی کافی او به پیچیدگی های زبان عربی موجب شد تا کتاب های بسیاری را در نهایت فصاحت از یونانی به سریانی ترجمه نماید. (۱۳۵)

یوحنا بن ماسویه نصرانی: از قدیمی ترین و مشهورترین دانشمندان سریانی نژاد است. مهارت در پزشکی و نیز ویژگی های فردی او به مدد عمر طولانی وی (م ۲۳۴هـ) موجب شد تا در دربار خلفای عباسی، از رشید تا متوکل، از اقبال بالایی برخوردار شود. (۱۳۶) به دلیل آگاهی و تسلط یوحنا به زبان های یونانی و سریانی، عهده دار امر ترجمه بیشتر کتاب هایی که از فتح عموریه و آنقره و برخی از نواحی آسیای صغیر و سرزمین روم به مرکز خلافت اسلامی می رسید، شد. مقام و اعتبار یوحنا نزد هارون بسیار زیاد بود، تا حدی که وی ضمن دارا بودن مشاغل متعدد علمی، مدت ها عهده دار منصب ریاست درالترجمه دربار بود. (۱۳۷) براساس گزارش منابع، محافل علمی یوحنا از کهن ترین مجالس بحث و مناظراتی بود که از همه اصناف و طبقات در آن گرد می آمدند. متکلمان، فیلسوفان، صاحبان اندیشه و حکمت، منجمان و پزشکان عالی رتبه با افتخار در این انجمن علمی شرکت جسته و به بحث و گفتگو

می پرداختند.^(۱۳۸) حاصل حضور پرثمر او در بیت الحکمه، ترجمه و تألیف کتاب‌های بی شماری بود که منابع موجود اسامی تعداد زیادی از آن‌ها را ثبت کرده‌اند.^(۱۳۹) اما اقدامات علمی و فرهنگی او به همین مقدار خلاصه نشد، بلکه او با همت بسیار به تربیت شاگردانی چون حنین بن اسحاق پرداخت که بعدها هریک منشأ خدمات مهمی در نهضت ترجمه شدند.

علان شعوبی: علان، یا غیلان بن حسن الوراق، معروف به شعوبی، از نزدیکان و ملازمان دربار برمکیان بود. وی مدت‌ها در بیت الحکمه هارون و سپس مأمون، به امر خطیر نساخی و رونویسی آثار متعدد مشغول بود.^(۱۴۰) علاقه و تخصص او بیشتر به تألیف کتاب‌های انساب و مثالب و یا ثبت تاریخ منافرات و مناظرات عرب بود.^(۱۴۱) در این آثار، کانون توجه او به هتک حرمت عرب جاهلی و ذکر مثالب قبائل آنان بود؛ به عنوان مثال، او کتاب مثالب قریش، مثالب تیم‌بن مره، مثالب بنی اسد، مثالب عبدالدار بن قصی، مثالب بن عدی و...^(۱۴۲) را به رشته تحریر درآورد. همین تعصب و ضدیت با اقوام عرب موجب شد که او را شعوبی بنامند.

فضل بن نوبخت: یکی از خاندان محتشم نوبختیان است. بنابر نقل منابع، وی از ائمه متکلمین و از مشهورترین آن‌ها به‌شمار می‌رفت. در عصر هارون متولی خزانه کتب حکمت بود^(۱۴۳) و کتاب‌های بی شماری را از فارسی به عربی ترجمه نمود.^(۱۴۴)

بختیشوع بن جورجیس: او نیز چون پدرش پزشکی حاذق بود و در دربار هارون علاوه بر طبابت، در عرصه ترجمه نیز خدمات شایان توجهی را عرضه نمود.^(۱۴۵) یکی از فرزندان او جبرئیل نام دارد که به دلیل تبحر و مهارت در حرفه پزشکی با حمایت برمکیان به دربار هارون راه یافت^(۱۴۶) و تا عصر مأمون در آن جا باقی ماند.

قفطی ضمن معرفی او، به طور مفصل گزارش مالی و سیاهه‌های دریافتی شگفت‌آور او را ثبت نموده است.^(۱۴۷) جهشیاری به نقل از جبرئیل آورده است که او بارها به مأمون می‌گفت: «این رفاه و نعمت نه از تو و نه از پدرت به من رسیده است، بلکه آن را از یحیی بن خالد و فرزندانش دارم.»^(۱۴۸) اما دلیل این امر هرچه که باشد

افزون بر شگفتی، حکایت از جایگاه بالا و والای پزشک نصرانی در دربار هارون و مأمون دارد.

گفتنی است در کنار پزشکان، منجمان و مترجمان ایرانی، سریانی و قبطی، جمع بسیاری از دانشمندان هندی نیز در دربار هارون حضور داشتند. این گروه که با اشاره برمکیان به بغداد آمده بودند، در امر ترجمه آثار هندی و سانسکریت به عربی فعالانه شرکت داشتند و منشأ انتقال علوم هندی به جهان اسلام شدند. از میان آنان می توان به صالح بهله هندی، بازیگر، قلیرفل سندباز،^(۱۴۹) منکه هندی،^(۱۵۰) کنکه هندی^(۱۵۱) و ابن دهن - پزشک دربار هارون^(۱۵۲) که در بیمارستان برامکه هم مشغول خدمت بود-^(۱۵۳) اشاره نمود.

دوره دوم: از سال ۱۹۸ تا سال ۳۰۰ هجری قمری را در بر می گیرد. این دوره طولانی با خلافت مأمون آغاز و به خلافت مقتدر ختم می شود. برخی محققان تمام این دوره را عصر طلایی نامیده اند،^(۱۵۴) حال آن که با توجه به قراین تاریخی، در اواخر خلافت مأمون و با روی کار آمدن برخی خلفای بی تدبیر و بی توجه به علوم چون معتصم و واثق، نشانه های ضعف دولت عباسی و البته نهضت ترجمه نمودار شده بود.

از مهم ترین ویژگی های این عصر توجه خلفا به علوم عقلی و مباحث کلامی و فعالیت متکلمان معتزلی است. حضور فعال صاحبان اندیشه و متکلمان برجسته، بازار مجالس خطابه، مناظره و مباحث علمی را در بغداد گرم تر نموده بود. جانب داری و حمایت خلیفه از برپایی چنین مجالسی، بر رونق این مناظرات افزود. از این رو توجه بیشتر مترجمان به کتاب هایی معطوف بود که در حوزه علوم عقلی نگاشته شده بودند؛ برای نمونه، عمده آثار ارسطو و بخشی از کتاب های افلاطون با زمینه و محتوای منطق و فلسفه ترجمه و تفسیر گردیدند.

سرآمدان فن ترجمه در این عصر بسیارند. مهارت، تسلط به زبان های زنده آن عصر، علاقه و پشتکار از ویژگی های بارز مترجمان دوره دوم است. بی شک معرفی

همه آن‌ها در حوصله این گفتار نیست، لذا به رسم اختصار تنها به گزیده‌ای از این نخبگان ترجمه اشاره خواهد شد:

حنین بن اسحاق (م ۲۶۰هـ): وی ملقب به ابی زید العبادی و از نستوریان مقیم بغداد بود که در علم پزشکی و فن ترجمه و تألیف از سرآمدان عصر خود به شمار می‌آمد. قفطی در مورد او می‌نویسد:

طیبی بوده صاحب نظر در تألیف و علاج، در صناعت کحال ماهر، در لسان یونانی و عربی فصیحی بارع و شاعری نادر و خطیبی زبان آور، از مترجمین کتب حکمت (از سربانی به عربی) به جودت نقل و ترجمه ممتاز. (۱۵۵)

سال‌ها شاگردی در محضر بزرگی چون یوحنا بن ماسویه^(۱۵۶) او را عالمی وارسته گردانید، اما روح لطیف و نقاد وی توهین استاد را به اهل حیره نپذیرفت و پس از مدت‌ها کسب فیض و شاگردی، از محضر یوحنا کناره گرفت و برای یادگیری زبان یونانی به دیار غربت شتافت و پس از مدتی با کوله‌باری از تجربه و آثار علمی یونان به بغداد بازگشت و به ترجمه متون یونانی مشغول شد. (۱۵۷)

حنین علاوه بر اشتغال به طبابت و کار مترجمی، چشم پزشکی حاذق بود. تسلط او به زبان‌های سریانی، عربی و یونانی^(۱۵۸) موجب شده بود تا در ترجمه آثار کهن به افتخارات بی‌شماری نائل آید و در اندک زمانی منصب ریاست دارالترجمه یا امین‌الترجمه دربار را به خود اختصاص دهد. (۱۵۹) از آن‌جا که در شعر و زبان آوری هم تبحر فراوانی داشت، بیشتر کتاب‌هایی که به عربی و حتی سریانی ترجمه نمود، از شیوایی و فصاحت بالایی برخوردارند. (۱۶۰) در دارالترجمه مأمون، نویسندگان و مترجمان زیادی زیر نظر او به امر ترجمه مشغول بودند که از میان آن‌ها می‌توان به موسی بن خالد ترجمانی،^(۱۶۱) اصطفن بن بسیل،^(۱۶۲) حبیب بن حسن أعمس، یحیی بن هارون^(۱۶۳) اشاره نمود. کارنامه فرهنگی حنین گواهی بر پرکاری و تلاش بی‌وقفه اوست. (۱۶۴)

تخصص او در امر پزشکی موجب شد تا بیشتر کتاب‌های بقراط که توسط

جالینوس تفسیر شده بود را به عربی و سریانی ترجمه نماید.^(۱۶۵) برخی از کتاب‌های طبی بقراط عبارتند از: عهد بقراط (ترجمه به سریانی)، کتاب الفصول (نقل به سریانی برای محمد بن موسی خوارزمی)، کتاب الکسر (نقل به سریانی برای محمد بن موسی)، مقدمه المعرفه، قاطیطیون (نقل به سریانی برای محمد بن موسی)، الماء و الهواء، و طبیعة الانسان. از میان انبوه کتاب‌های طبی جالینوس نیز که توسط حنین ترجمه شد می‌توان به این موارد اشاره نمود: کتاب علل الصوت الحركات المجهوله، افضل الهيئات، سوء المزاج المختلف، الادويه لمفرده، المولود لسبعة أشهر (نوزاد هفت ماه)، محنه الطيب، مداواه الامراض و^(۱۶۶)

حنین بارها به یونان سفر کرد و هر بار با خود کتاب‌های ارزشمندی را برای ترجمه آورد، تا این که پس از بازگشت از آخرین مسافرتش به بغداد، از ملازمان خاندان محتشم موسی بن شاکر گردید و آن‌ها وی را به ترجمه کتاب‌های یونانی ترغیب و تشویق فراوان نمودند. بنابر نقل منابع، او باقی عمر پربرت خود را در راه ترجمه، تفسیر و تألیف صرف نمود.^(۱۶۷) از این رو به حق او را شیخ المترجمین نام نهاده‌اند.^(۱۶۸) خلف شایسته او، فرزندش اسحاق، راه پر صعوبت پدر را ادامه داد و با ترجمه بسیاری از کتاب‌های یونانی و سریانی به عربی،^(۱۶۹) بویژه کتاب‌های فلسفی حکمای یونانی، از نام آوران عصر خود گردید.^(۱۷۰)

ابویعقوب بن اسحاق کندی: ملقب به فیلسوف عرب، از مشهورترین دانشمندان و سرآمدان عصر عباسی است که بیشتر دوران حیات پربرت او در دوره نهضت ترجمه گذشت. مهارت او در پزشکی، شیمی، فلسفه، تاریخ و جغرافیا به همراه تسلط بر متون حکمت یونانی، فارسی و هندی چیزی نیست که از کسی پوشیده باشد. قفطی در این مورد می‌نویسد:

یعقوب مذکور در ملت اسلامیة، به تبحر در فنون حکمت یونانیه و فارسیه و هندیه

مشهور و معروف و به معرفت احکام و سایر علوم ممتاز و فیلسوف عرب بوده. یافت نشد

در ملت اسلام کسی که از غایت مهارت در علوم فلاسفه مستحق اسم فیلسوف شده باشد

(۱۷۱)
بغیر یعقوب.

همین مهارت و تسلط بر علوم مختلف موجب شد تا مدت‌ها به عنوان ریاست دارالترجمه دربار مأمون به کار گمارده شود.

دستاورد حضور فعال او در بیت الحکمه به همراه علاقه و توجه بسیارش به امر ترجمه و تألیف، آثار بی‌شماری است که اسامی آن‌ها را ابن ندیم و قفطی در هفت صفحه فهرست کرده‌اند. موضوع این آثار عبارتند از: منطقیات، حسابات، گریات، موسیقیات، نجومیات، هندسیات، فلکیات، طبییات، احکامیات، جدلیات، نفسانیات، سیاسیات، احداثیات، ابعادیات، تقدمیات و انواعیات.^(۱۷۲)

علاقه و اهتمام بسیار کندی به فلسفه،^(۱۷۳) او را به سمت راه اندازی نخستین مرکز تعلیم فلسفه رهنمون ساخت.^(۱۷۴) به برکت وجود همین مدرسه وی توانست شاگردان بزرگی را تربیت نماید. از بارزترین دانش‌آموختگان مکتب کندی، ابوحمید بن طیب، قویری و ابن کرنیب ابواحمد حسین بوده‌اند.^(۱۷۵) علاوه بر این، در کنار او همواره شاگردان و کاتبانی حضور داشتند که دست‌نوشته‌ها و یا اقوال او را جمع‌آوری می‌کردند. از میان مشهورترین آن‌ها می‌توان به حسنویه، نفظویه، سلمویه و رحمویه اشاره نمود.^(۱۷۶)

حبیش بن حسن أعسم نصرانی: از شاگردان و تربیت‌یافتگان و همکاران حنین بن اسحاق و به روایتی خواهرزاده او بود.^(۱۷۷) وی پزشکی حاذق و مترجمی دقیق بود. دقت نظر، ویژگی‌ها و شایستگی‌های فردی و تبهر در امر نقل و ترجمه موجب شده بود تا نزد استاد و مرادش حنین از جایگاه والایی برخوردار شود. قفطی در مورد او می‌نویسد:

گویند از سعادت‌های حنین یکی صحبت حبیش بود. زیرا که اکثر آن‌چه در واقع نقل حبیش است به حنین منسوب می‌دارند، چنان‌که بسا باشد که جهال چیزی از کتب قدیمه مترجم بینند به نقل حبیش پندارند غلطی است که ناسخ کرده، و بر این پندار آن را حک و اصلاح کنند. و بدل حبیش حنین نویسند.^(۱۷۸)

وی با ممارست در امر ترجمه کتاب‌های طبی، بویژه متن‌های یونانی بقراط و کتاب‌های گیاه‌شناسی دیوسکوریدس، پایه‌گذار داروسازی در اسلام گردید^(۱۷۹) و کتاب‌های بسیاری را در علم طب و داروسازی نوشت.^(۱۸۰) مهم‌ترین کتاب‌هایی که او ترجمه نمود عبارتند از: کتاب التشریح الکبیر، اختلاف التشریح، تشریح الحیوان الحی، تشریح الحیوان المیت، علم بقراط بالتشریح، الحاحه الی النبض، علوم ارسطو، تشریح الرحم، آرای بقراط و أفلاطون، العادات، خصب البدن، منافع الاعضاء، ترکیب الادویه، الرياضه بالکره الصغیره، الرياضه بالکره الکبیره، الحث علی تعلیم الطب، قوی النفس و مزاج بدن، الکیموس، و ده‌ها کتاب دیگر...^(۱۸۱)

یحیی بن ابی منصور: منجمی فاضل و جلیل القدر بود و در دربار مأمون تقرب و تقدیمی خاص داشت.^(۱۸۲) از این رو مأمون او را به رصد ستارگان و راه اندازی رصدخانه‌ای مجهز مأمور کرد.^(۱۸۳) یحیی در کنار ترجمه برخی آثار یونانی به امر تألیف توجه بیشتری مبذول داشت و کتبی در علم نجوم به رشته تحریر درآورد.^(۱۸۴)

یوحنا بن بطریق: از مترجمان نامدار و پرکار دربار مأمون بود. به دلیل تسلط به زبان یونانی و آگاهی از رموز فن ترجمه، کتاب‌های بسیاری را به عربی ترجمه نمود و تا مدت‌ها رئیس دارالترجمه مأمون بود.^(۱۸۵) علاقه عمده وی به ترجمه آثار فلسفی بود؛ از این رو در طول اقامتش در دربار مأمون بارها برای یافتن کتاب‌های فلسفی یونانی به روم اعزام شد که شرح مسافرت‌های طولانی، مهیج و پرماجرایی وی در منابع آمده است.^(۱۸۶) از میان مهم‌ترین ترجمه‌های وی می‌توان به کتاب‌های طیماوس (أفلاطون)،^(۱۸۷) الحیوان و السماء و العالم (ارسطو)، التریاق (جالینوس) اشاره نمود.^(۱۸۸)

عیسی بن یحیی بن ابراهیم: از شاگردان و دانش‌آموختگان مکتب حنین است که علاوه بر امر ترجمه، کتاب‌های بسیاری نیز تألیف نموده است.^(۱۸۹) برخی از کتاب‌هایی که او ترجمه کرده عبارتند از: تقدمه المعرفة، طبیعه الانسان، الامراض الحاده؛ (نویسنده هر سه کتاب بقراط می‌باشد)، الادویه و الأدواء، تقدمه المعرفة؛

(این دو کتاب از آثار جالینوس می باشد).^(۱۹۰)

عبدالله بن ابوسهل بن نوبخت: از منجمان قدیم العهد و جلیل القدر دربار مأمون بود.^(۱۹۱)

خاندان خوارزمی: محمد، احمد و حسن فرزندان موسی بن شاکر هستند که در تاریخ علم به بنی المنجم مشهورند.^(۱۹۲) عنایت مأمون به آن‌ها موجب شد تا در بیت الحکمه زیر نظر اسحاق بن مصعبی به تعلیم و تعلم مشغول شوند. اسحاق در این مورد می گوید: «مأمون من رادایه اولاد موسی بن شاکر گردانید». ^(۱۹۳) آنان با بهره گیری از هوش و استعداد سرشار و نیز ممارست و جدیت تمام توانستند علاوه بر تألیف کتاب‌های بسیاری در زمینه هندسه، حیل، نجوم و حرکات کواکب، و موسیقی،^(۱۹۴) آثار بی شماری را نیز به زبان عربی ترجمه نمایند.^(۱۹۵) آن‌ها در جریان نهضت علمی، بارها برای یافتن آثار و متون باستانی به نواحی دوردست سفر کردند^(۱۹۶) و گاهی نیز با اعزام هیأت‌هایی سعی در انتقال مواریث کهن علمی از سایر سرزمین‌ها به بغداد داشتند. همین اقدام آنان موجب شد تا برخی منابع، آنان را دلالان علم و معرفت بنامند.^(۱۹۷)

یکی از سه پسر مشهور موسی بن شاکر، ابوجعفر محمد (م ۲۵۹هـ) است که در علم نجوم^(۱۹۸) و هندسه^(۱۹۹) از سرآمدان عصر خود به شمار می رفت. وی اقلیدس و مجسطی را نیکو می دانست و در جمع آوری کتاب‌های علمی بسیار جدی و حریص بود^(۲۰۰) و در بیت الحکمه مأمون مأمور خزانه داری کتب حکمت شده بود. زیج‌ها و کتاب‌های بسیاری را به او نسبت داده‌اند.^(۲۰۱)

فرزند دیگر موسی، حسن نیز در فن هندسه طبیعی بلند و شگفت داشت. با آن که کتاب اقلیدس را به طور کامل نخوانده بود، لیکن با تأکید بر قوه حافظه و درک و فهم سرشار علمی، راه حل‌های نوینی برای حل مسایل هندسه طراحی کرد. قفطی معتقد است: «او بیشتر این علم را از تخیل و خلاقیت قوی خودش اخذ نمود».^(۲۰۲)

ماشاءالله بن اثری یهودی (یا: میثا بن ابری):^(۲۰۳) از دانشمندان مسلم علم اخبار و

یگانه دوران در ثبت حوادث بود. او در سهم الغیب نیز حظی وافر داشت.^(۲۰۴) با اندک تأملی در منابع، به خوبی می توان از زحمات بی دریغ او آگاهی یافت. ابن ندیم حدود ۲۵ عنوان کتاب از او را نام می برد.^(۲۰۵)

احمد بن عبدالله حاسب مروزی، ملقب به حبش:^(۲۰۶) از منجمان برجسته عصر مأمون است که نزدیک به صد سال عمر نمود. حاصل عمر طولانی و پربرکت او علاوه بر طبع کتاب های بسیار، سه زیچ است که از شهرت بسزایی برخوردار می باشد. اولین آن ها به روش «سند هند» تألیف شده است و در بسیاری از موارد با نظر محمد خوارزمی و ابراهیم فزاری مخالف است. دومین آن ها زیچ «ممتحن» نام دارد که از مهم ترین و مشهورترین زیچ های آن عصر به شمار می رود. بنابر نظر قفطی، او پس از رصد کواکب بر اقتضای امتحان و آزمون آن را نگاشت. سومین زیچ او معروف به «شاه» است.^(۲۰۷)

قسطاب بن لوقا بعلبکی: پزشک، ریاضی دان، فیلسوف و منجم پراوازه دربار مأمون بود. ثمره تسلط او بر زبان های سریانی، یونانی و عربی، هم چنین آگاهی وی به فن ترجمه، تألیف و نقل آثار بسیاری توسط او بود.^(۲۰۸) ابن ندیم از ۳۷ عنوان تألیف او نام می برد^(۲۰۹) و قفطی هم به ۲۰ عنوان کتاب او اشاره می کند.^(۲۱۰) بنابر نقل منابع، او در امر تصنیف طریقه ای نیکو داشت.^(۲۱۱) به گفته قفطی: «فاضل تر کسی است که مباشر تصنیف شده باشد. از غایت احتواء کتب او بر علوم و فضائل، با اختصار الفاظ و جمع معانی».^(۲۱۲) گزارش سفرهای علمی او به اقصی نقاط شام و روم^(۲۱۳) برای به دست آوردن کتاب های کهن، نشان از توجه و علاقه وی به علم و علم اندوزی دارد.

حجاج بن یوسف بن مطر: از نخستین مترجمان دربار عباسیان است^(۲۱۴) که موفق به ترجمه کتاب مجسطی بطلمیوس^(۲۱۵) و مرآه ارسطو^(۲۱۶) و کتاب اصول اقلیدس شد. کتاب اخیر یک بار برای هارون و یک بار برای مأمون ترجمه گردید.^(۲۱۷) برای سهولت در تمایز این دو از یک دیگر اولین ترجمه را هارونیه و دومین آن را مأمونیه نام نهاده اند.

دوره سوم: از سال ۳۰۰ هجری تا نیمه اول قرن چهارم است. این دوره، به رغم تلاش‌های نخبگان بلندمرتبه فن ترجمه، عصر افول نهضت علمی مسلمانان به شمار می‌آید. بی‌توجهی خلفا به علوم، از یک سو و ضعف عمده دستگاه خلافت اسلامی و رقابت نخبگان سیاسی، از سوی دیگر، موجبات اصلی این رکود و افول را فراهم آورد. به دنبال کم‌سو شدن اختردارالعلم بغداد، دامنه جریان نهضت علمی به سایر ممالک تابعه خلافت اسلامی کشیده شد و با کم‌رنگ شدن نقش فرهنگی بیت‌الحکمه و مهاجرت سرآمدان علم و دانش به دیگر نقاط، رونق دیرینه بیت‌الحکمه به سایر مراکز علمی جهان اسلام منتقل شده و کتابخانه‌های آن‌ها رونقی تازه گرفت. از جمله کتابخانه فاطمیان در مصر،^(۲۱۸) سامانیان و آل‌بویه در ایران و یا کتابخانه‌های اندلس،^(۲۱۹) ضمن جلب و جذب محققان، دانشمندان و طلاب، با پرداخت امتیازاتی به آن‌ها بر روند این جابجایی افزودند.

ق قابل ذکر است که:

بیشتر مساعی محققان و مترجمان این دوره به شرح و تفسیر آثار کهن و یا تصحیح ترجمه‌های پیشین گذشت. شاید از مهم‌ترین ویژگی‌های بارز این عصر، ترجمه آثار فکری، فرهنگی و مجموعه‌های ادبی، شعری و حماسی سایر سرزمین‌ها و ممالک تابعه خلافت اسلامی باشد؛ برای نمونه، کتاب شعر ارسطو که به سریانی ترجمه شده بود، توسط ابوبشر متی بن یونس به عربی برگردان شد.^(۲۲۰)

مهم‌ترین مترجمان و مفسران^(۲۲۱) این دوره عبارتند از: «ابوبشر متی بن یونس»^(۲۲۲)، مترجم و مفسر از زبان سریانی به عربی، «ثابت بن قروه»^(۲۲۳) دانشمند مسلم و یکی از مترجمان چهارگانه مشهور که ماهرتر از ایشان کسی نبود. پسرش ابراهیم نیز از سرآمدان روزگار بود.^(۲۲۴) یحیی بن عدی،^(۲۲۵) ابوعلی عیسی بن اسحاق بن زرعه،^(۲۲۶) هلال بن ابی هلال حمصی،^(۲۲۷) ابوالخیرالحسن بن سوار بن بابابن بهرام، مشهور به ابن خمار^(۲۲۸) نیز از دیگر مترجمان برجسته دوره سوم نهضت ترجمه به‌شمار می‌روند.

نهضت ترجمه در اندلس:

بذر نهضت علمی ای را که خلفای عباسی بغداد افکندند، در خراسان، ری، خوزستان، آذربایجان، ماوراءالنهر، مصر، شام و اندلس به بار نشست.^(۲۲۹) بنابراین گزارش‌های موجود، مرحله نهایی نهضت ترجمه در اندلس صورت گرفت. در خلال کشتار امویان، عبدالرحمن بن معاویه بن هشام، امیر اموی، در سال ۱۳۶ هجری به اندلس گریخت و به یاری قبایل عرب ساکن آن‌جا، دولت مستقلی را تشکیل داد.^(۲۳۰) اخلاف وی سال‌ها حکومت قدرتمند امویان را در اندلس اداره کردند، تا این‌که حکومت به عبدالرحمن بن محمد (عبدالرحمن ناصر سوم) رسید. وی در سال ۳۰۰ هجری لقب امیرالمؤمنین بر خود نهاد^(۲۳۱) و به مدت پنجاه سال حکومت امویان را در اندلس با اقتدار اداره نمود. این در حالی بود که عباسیان مشرق زمین به دلیل سیطره ترکان و کشمکش‌های داخلی در ضعف و انحطاط به سر می‌بردند. از این زمان به بعد دو خلیفه یکی در شرق و دیگری در غرب بر جهان اسلام حکم می‌راندند.^(۲۳۲)

با وجود پیشینه درخشان تاریخی و علمی مغرب نشینان و تسلط آنان بر ذخائر یونانیان، به صراحت می‌توان گفت که بیشتر منابع علوم اصلی، ابتدا در بغداد تکمیل شد و سپس به اندلس منتقل گردید؛ از جمله موسیقی، طب، شعر و ادب و حتی فقه به طریق مختلف از دارالعلم بغداد به قبه الاسلام قرطبه راه یافت، چنان‌که حتی یهودیان اندلس مسایل فقهی را از یهودیان بغداد استخراج می‌کردند.^(۲۳۳) اما فلسفه و ستاره‌شناسی نزد اهل اندلس اقبالی نیافت. این بی‌توجهی به حدی بود که گاه کسی را که به فلسفه یا نجوم اهتمام یا علاقه‌ای داشت، زندیق می‌نامیدند.^(۲۳۴) با این اوصاف، تا مدت‌های مدید، رقابتی شدید بر دربار خلافت اسلامی شرق و غرب (قرطبه و بغداد) حکمفرما بود. این رویارویی تنها در مسایل سیاسی خلاصه نمی‌شد، بلکه هم‌چشمی‌ها و رقابت‌های فرهنگی، ادبی، هنری و حتی مذهبی^(۲۳۵) نیز دامنه گسترده‌ای داشت. این رقابت‌ها در عصر خلیفه الحکم المستنصر اموی بیشتر شد.^(۲۳۶) کارگزاران، جاسوسان و نمایندگان دربار خلافت امویان اندلس، در کسوت تاجر،

سراسر خاور زمین و شهر بغداد را در می‌نوردیدند تا صاحبان علم را پیدا نموده و با صرف هزینه فراوان آن‌ها را برای رفتن به دیار مغرب و اندلس تشویق و ترغیب نمایند.^(۲۳۷) از این رو، محصولات فکری و کتاب‌های علمی و ادبی دانشمندان مشرق زمین را با بهای گزاف می‌خریدند و یا با انواع ترفند و حیل ربوده، با خود به قرطبه می‌بردند؛ چنان‌که آورده‌اند:

هنگامی که ابوالفرج اصفهانی کتاب مهم و بزرگ خود «الأغانی» را تألیف نمود، نسخه‌ای از آن را برداشته راه بغداد در پیش گرفت. در میان راه، کارگزاران خلیفه اموی اندلس به او رسیدند و هزار دینار زر به او عرضه کردند تا نسخه‌ای از آن کتاب را به ایشان بدهد و از این رو این کتاب پیش از آن‌که در بغداد و دربار خلیفه عباسی شهرتی یابد، در شهر قرطبه و دربار خلافت امویان منتشر شد.^(۲۳۸)

این مطلب مؤید قدرت نفوذ جاسوسان خلیفه اموی و میزان اطلاع رسانی عمال آنان است، تا جایی که از آثار علمی نواحی دور دست چون ایران نیز اطلاع کافی داشتند.

علاوه بر این، کتابخانه‌های اندلس در این دوره از مهم‌ترین و بهترین گنجینه‌هایی بودند که نادرترین متون کهن در آن جا نگهداری می‌شد؛^(۲۳۹) برای نمونه، تنها در غرناطه^(۲۴۰) حدود هفتاد کتابخانه عمومی وجود داشت.^(۲۴۱) در مرکز خلافت اسلامی اندلس، یعنی قرطبه، نیز کتابخانه‌ها و گنجینه‌های عظیم آثار فرهنگی راه‌اندازی شده بود که در کنار آن هزاران دانشمند و هنرور نساخ، خطاط و جلدساز^(۲۴۲) یونانی و اموی فعالانه تلاش می‌کردند.^(۲۴۳)

گفتنی است که در نتیجه دوستی دیرینه خلفای اموی اندلس با امپراتوران بیزانس (روم شرقی)، علاوه بر ردوبدل شدن هدایا و تحف بسیار، کتاب‌های ارزشمندی هم توسط امپراتور بیزانس برای دربار خلیفه اموی فرستاده می‌شد و در پاره‌ای موارد، به همراه کتاب، مترجمانی برجسته چون نیکلا (نیقلا) به قرطبه اعزام می‌شدند تا کتاب‌های یونانی را ترجمه و یا ترجمه‌های پیشین را اصلاح کنند.^(۲۴۴) بدین ترتیب،

امویان اندلس از این فرصت گرانمایه و امکانات وسیع و شگفت آور استفاده نمودند. بدون شک دست مایه غنی آنان در راه اندازی چنان حکومت قدرتمند و با فرهنگی، عناصر عربی اصیل و گنجینه‌های نفیس آثار فرهنگی مدنیت کهن یونان و روم باستان بود که همسایه دیوار به دیوار امویان، ضمن صدور بسیاری از موارث فرهنگی، بقایای کتابخانه‌های خود را به آنجا منتقل کرده، آن‌ها را بارویی گشاده در اختیار مسلمانان این سرزمین می‌گذاشتند.

با مقایسه خلفای اموی اندلس و عباسیان، به جرأت می‌توان ادعا نمود که از لحاظ فرهنگی و جهش علمی، قرطبه همسنگ بغداد بود. اگر خلیفه‌ای چون هارون در بغداد خوش درخشید و اقبال عباسیان را برکشید، خلیفه الناصر نیز در قرطبه عصری زرین را پایه گذاشت و فرزندش الحکم المستنصر (م ۳۶۶هـ) همچون مأمون، با عشق ورزیدن به علم و تکریم علما، موجبات رونق علمی دارالاسلام قرطبه را فراهم آورد. پس از سقوط خاندان اموی اندلس (۳۱۲هـ) مدت‌ها این دیار دچار بی‌سامانی شد و سراسر آن را کشمش و آتش جنگ و ستیز فراگرفت. در گوشه و کنار آن، هر سرجنبانی به سرکشی برخاست و بدین ترتیب عصر سیطره ملوک الطوائف آغاز شد. نخستین بازتاب این شرایط رخت بر بستن امنیت و آرامش از اندلس بود و با سست بنیان شدن دولت اسلامی، مجد و عظمت آن در سراسر زوال و نیستی قرار گرفت.

دلایل توجه مسلمانان به ترجمه

بی‌تردید عوامل بسیاری مسلمانان را به ترجمه کتاب‌ها و متون کهن علمی ترغیب و تشویق نمود که در یک دسته‌بندی کلی می‌توان، آن‌ها را به دو بخش عوامل درونی و عوامل بیرونی تقسیم نمود:

الف - عوامل درونی:

۱. تأکید قرآن به علم، دانش، خرد و خردورزی: بی‌شک از مهم‌ترین عوامل درونی، توصیه‌های قرآن کریم به عنوان کلام الهی به علم و دانش بود. (۲۴۵)
۲. توصیه‌های مؤکد پیامبر (ص) مبنی بر کسب علم و علم‌اندوزی حتی از

کافران^(۲۴۶) یا از دورترین مکان‌ها، می‌توانست در تشویق مسلمانان مؤثر باشد. برخی احادیث نیز حکایت از این دارد که علم و دانش از گمشده‌های مؤمن است که می‌بایست در یافتن آن تلاش زیادی نماید. همه این موارد، مسلمانان را در انجام سفرهای دور و دراز و حتی تسامح و تساهل علمی ترغیب می‌نمود.

۳. در جریان رفت و آمدهای تجاری و حتی علمی به نواحی دور دست چون مصر، یمن و جندی شاپور که سابقه‌ای طولانی در علم و معرفت داشتند، مسلمانان متوجه ضعف علمی خود در مقابل سایر ملل متمدن شده بودند.

۴. عدول از روحیه بدوی‌گری و بیابان‌گردی و روی آوری به زندگی شهری (گذر از زندگی وبری و ورود به حیات حضری): حیات شهری در قدم اول نیازمند برخی علوم و معارف اسلامی است که از طریق آموزش قابل یادگیری است.

۵. نیاز خلفا به علوم پزشکی، برای گریز از درد و رنج بیماری.^(۲۴۷)

۶. اعتقاد خلفا به تنجیم، طالع بینی، و علاقه آنان به حالت‌های کواکب و میزان تأثیر آنها بر زندگی و سرنوشت.^(۲۴۸)

۷. رسیدگی به دفاتر مالیاتی، گرداندن امور مالی حکومت، مساحی مناطق تحت سلطه حکومت اسلامی و اخذ خراج و جزیه، نیاز خلفا به علوم ریاضی، حساب و هندسه را مسلّم می‌کرد.

۸. تحقق برنامه‌های اقتصادی و افزایش رفاه عمومی به همراه توسعه و آبادانی، ساختن کاريز، قنات، سد، راه و سایر امکانات، به نوعی گردانندگان حکومت را متوجه علمی چون هندسه و حساب می‌نمود.

۹. سیاست مذهبی خلفا، بویژه اعطای نوعی آزاد اندیشی و شاید سهل‌گیری در ارتباط با اهل ذمه، حضور اندیشمندان سایر مذاهب را در دربار خلافت اسلامی به دنبال داشت، که این مسأله رهایی مسلمانان از قیود تقلید و جهل کورکورانه و تعصبات نابجا را دربر داشت. به عبارتی دیگر، این امر وزیران شیعی و سنی، مشاوران صابئی و یهودی و نصرانی، و اندیشمندان یعقوبی و زرتشتی و هندی را

کنار یکدیگر قرار داد، بدون این که در پوستین هم افتند. همین امر موجب شد تا حرکت علمی، سرعت و نشاطی وصف ناپذیر یابد.

۱۰. سیاست گشاده‌دستی و بخشندگی خلفا در پرداخت هدایا و مقرری‌های بسیار. (۲۴۹)

۱۱. تکریم دانشمندان، محققان، ادیبان و مبالغه در بزرگداشت آنان به همراه مجالست نزدیک با آنها، موجبات مهاجرت و ماندگاری آنان را در دربار خلافت و بیت‌الحکمه فراهم کرده بود.

۱۲. فراغ خاطر و آسودگی اهل علم در نتیجه رفاه نسبی، نشاط هرچه بیشتر جریان نهضت علمی را در پی داشت. (۲۵۰)

۱۳. تقویت فرق گذشته و ظهور نحله‌های جدید، بویژه اوج فعالیت فرقه معتزله و گرایش خلفا به آن در این عصر، به گرم‌تر شدن مجالس مناظرات علمی و یا ترجمه کتاب‌های حکمت و فلسفه انجامید.

۱۴. برپایی مجالس سخنرانی و مناظرات علمی در عین آزادی کلام و اندیشه. (۲۵۱)

ب - عوامل بیرونی:

۱. فتوحات اسلامی و رویارویی مسلمانان با تمدن‌های مختلف.

۲. انتقال مرکز خلافت از شام به بغداد و تأثیر عظیم فرهنگ ایرانی بر دربار خلافت اسلامی. (۲۵۲)

۳. نزدیکی بغداد به دارالعلم جندی شاپور^(۲۵۳) و انتقال بسیاری از علوم و شارحان و دانشمندان آن به بغداد.

۴. ارتباط تنگاتنگ رونق اقتصادی، رفاه اجتماعی، آرامش سیاسی با علم‌اندوزی و توجه به معارف جدید. در پی تحقق شرایط مطلوب حیات اجتماعی در عصر اول خلافت عباسیان، توجه به علم نیز افزایش یافت.

۵. مهاجرت اهل ذمه به پایتخت خلافت اسلامی و انتقال علوم و معارف سرزمین‌های متبوع، به آن‌جا؛ چنان‌که آورده‌اند: کسانی که علوم عقلی و نقلی را وارد

اسلام نمودند بیشتر عجم بودند. (۲۵۴)

۶. حضور اندیشمندان با گرایش‌های مذهبی و ملیت‌های مختلف در دربار عباسیان، به واسطه تسامح و تساهل فرهنگی و مذهبی خلفا و وزرای آن‌ها.
۷. حضور فعال نخبگان علم‌دوست ایرانی بویژه دانشمندان اهل مرو^(۲۵۵) در دربار عباسیان.

روش‌های ترجمه کتاب

دانشوران نهضت ترجمه در برگردان آثار کهن به زبان عربی و یا سریانی، دارای روش‌های مختلفی بوده‌اند؛ برخی از دانشمندان، به بررسی این روش‌ها پرداخته‌اند. عده‌ای نیز در مقام نقد و بررسی آن‌ها بر آمده‌اند.^(۲۵۶) از این میان، صلاح‌الدین صفدی یکی از معروف‌ترین آن‌ها است. وی در کتاب ارزشمند خود «الغیث المسجم فی شرح لامیه العجم» این روش‌ها را چنین توصیف می‌کند:

مترجمان را در نقل کتاب‌ها به زبان عربی دو روش بوده است: یکی روش یوحنا بن بطریق و ابن ناعمه حمصی و دیگران، و آن این بود که به کلمات مفرد یونانی و معنی آن نظر می‌افکنند و کلمه‌ای مفرد از زبان عربی را که مرادف آن در دلالت بر آن معنی باشد، انتخاب می‌کردند. به این ترتیب، کلمه یونانی به کلمه عربی تبدیل می‌شد و با آن تبیین می‌گردید و با پیوستن کلمات، جمله‌ای عربی پدید می‌آمد. این روش از دو جهت نادرست است: یکی آن‌که در کلمات عربی کلماتی یافت نمی‌شود که برابر کلمات یونانی باشد. از این جهت است که در خلال ترجمه، بسیاری از الفاظ یونانی به صورت خود باقی مانده است؛ و دو آن‌که خواص ترکیب و روابط اسنادی یک زبان همیشه با زبان دیگر تطبیق نمی‌کند و نیز در استعمال مجازات که در هر زبانی موجود است خلل وارد می‌آید.

روش دیگر روش حنین بن اسحاق و جوهری و دیگران است که محصول معنای جمله‌ای را در ذهن می‌آوردند و آن محصول معنا را طی جمله‌ای در زبان دیگر تعبیر می‌کردند و این روش درست‌تر است از این جهت که کتاب‌های حنین بن اسحاق نیازی به تهذیب ندارد مگر در علوم ریاضی که او مهارتی در آن نداشت. برخلاف کتاب‌های پزشکی و منطق و علوم طبیعی و الهیات که ترجمه‌های او از این کتب، نیازی به اصلاح ندارند.^(۲۵۷)

ناگفته پیداست که روش‌های ترجمه تنها به این دو محدود نبود؛ چه این که سرآمدان فن ترجمه در این عصر، به تناسب حال و فراخور آثار، شیوه‌های دیگری را به کار می‌بستند و گاهی نیز در جریان برگردان آثار علمی به عربی ابتکاراتی را خلق می‌کردند که در جای خود بسیار جالب توجه‌اند. با این همه شاید بتوان مهم‌ترین این روش‌ها را به انضمام آن‌چه صفدی ذکر نموده در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱. **ترجمه لغت به لغت:** اولین روشی را که می‌توان از مترجمان خیره و کارآمد انتظار داشت، ترجمه کلمه به کلمه متون مختلف است. در این روش، مترجم می‌بایست به هر دو زبان، هم زبان متن مورد ترجمه و هم ادبیات زبانی که بدان ترجمه می‌کند، مسلط باشد.^(۲۵۸) روش ترجمه حنین بن اسحاق و ثابت بن ابراهیم^(۲۵۹) بر این بنیان استوار بوده است. برخی از مترجمان نیز، که یا تبصر بیشتری در زبان سریانی داشتند و یا به رموز زبان عربی واقف نبودند، و شاید هم به تبعیت از مترجمان گذشته،^(۲۶۰) ابتدا آثار کهن را به صورت کلمه به کلمه، به زبان سریانی ترجمه می‌کردند و مترجمان دیگری آن را به عربی برمی‌گرداندند؛ در این صورت، ترجمه اول به لحاظ اسلوب نگارشی از دقت بیشتری برخوردار و به متن اصلی نزدیک‌تر بود. قفطی در همین مورد می‌نویسد: «شرح سریانی نیکوتر از شرح عربی است».^(۲۶۱) برای نمونه، حنین بن اسحاق که از بارزترین شخصیت‌های علمی عصر ترجمه است، کتاب‌های بسیاری را به سریانی ترجمه نمود؛ بویژه بیشتر کتاب‌های منطق ارسطو را به سریانی ترجمه نمود و پسرش هم آنان را به عربی برگرداند.^(۲۶۲) علاوه بر این، او آثار طبی بقراط و تفسیر جالینوس را ابتدا به سریانی ترجمه کرد و بعدها توسط حبیب بن اعسم و عیسی بن یحیی به عربی برگردان شد،^(۲۶۳) و یا ترجمه‌های بختیشوع در طب که به روش لغت به لغت از یونانی به سریانی ترجمه شده بود.

۲. **ترجمه تحت اللفظی:** در برخی موارد، مترجم از عهده ترجمه کلمه به کلمه برنمی‌آید؛ از این رو با خواندن متن، آن‌چه را که فهم می‌نمود یادداشت می‌کرد؛ برای نمونه، در حاشیه الموضوع الجدلیه آمده است: «در این مقاله موضعی چند است که

چون معنی درستش را نمی دانستیم، تحت اللفظی ترجمه کردیم...»^(۲۶۴) البته این شیوه مورد پسند محققان طراز اول نبود، چنان که قفطی آورده است:

... جیائی را در کتاب تصفح روی داده، زیرا او کلام ارسطو را نقل کرده و بر آن چه خود از کلام او فهم کرده، ایرادات نموده، و حال آنکه او عالم به قواعد منطقیه نبوده، پس اعتراضات فاسده کرده.^(۲۶۵)

۳. اصلاح ترجمه: در نظر نخست شاید نتوان اصلاح ترجمه‌ها را جزء شیوه‌های ترجمه دانست، اما با کمی دقت در روش مترجمان در برگردان متون قدیمی به عربی می‌توان به خوبی به روشی دیگر پی برد که هنگام بازبینی مجدد و در جریان اصلاح کتاب صورت می‌گرفت. مترجمان و ناقلان علوم در ترجمه و اصلاح منابع کهن، همواره با دشواری‌های جدی مواجه بودند؛^(۲۶۶) برای نمونه، جا افتادگی کلمات و گاه ناخوانا بودن برخی از آن‌ها مصحح را ناگزیر می‌نمود تا به جایگزین کردن کلمه‌ای معادل روی آورد که این امر علاوه بر تبجر، به علم و تخصص کافی نیز نیاز داشت. در روش اصلاح، ابتدا کتاب‌های ترجمه شده به عربی، توسط دانشوران فن ترجمه مورد بازبینی قرار می‌گرفت و سپس اشکالات آن‌ها رفع می‌شد. در بسیاری از موارد، مترجم دوم در حاشیه کتاب می‌نوشت که مترجم اول از عهده کار برنیامده است.^(۲۶۷) گفتنی است بسیاری از آثار دوره نخست ترجمه که گاه با شتاب زدگی صورت گرفته بود، در دوره دوم مجدداً ترجمه و یا اصلاح شد؛ برای نمونه، در عصر یحیی بن خالد برمکی و به دستور وی کتاب مجسطی توسط مترجمین ترجمه شد، اما آن‌ها چنان که می‌بایست، از عهده کار بر نیامدند؛ به همین خاطر، برای بار دوم، و این بار توسط یحیی ابوحسان، ترجمه گردید که این ترجمه، مورد رضایت یحیی قرار گرفت. قفطی در همین مورد می‌نویسد:

یحیی سعی و اجتهاد در تصحیح آن مبذول داشت و احضار نمود جماعتی را که در نقل و ترجمه صاحب ید بودند و آزمون و اختبار به کار بست و آن را که افصح و اوضح و اصح دانست، اختیار نمود. بعضی گفته‌اند حجاج بن مطر نیز آن را نقلی نموده، اما نقلی که

نیرزی کرده و ثابت آن را اصلاح نموده است، چندان مرضی نیست و اسحاق نیز کتاب

(۲۶۸) مذکور را نقلی نموده و ثابت اصلاح کرده، اصلاحی نازل تر از اول.

البته این شیوه، یعنی اصلاح و ایضاح متون ترجمه شده، در اندلس نیز رایج بود و برخی از کتاب‌هایی که از بغداد به آن جا منتقل می‌شد، دوباره مورد اصلاح و تجدید نظر قرار می‌گرفت.

۴. **تلخیص و مختصر نمودن:** گاهی متون قدیمی با توجه به چگونگی آن‌ها تلخیص می‌شدند. (۲۶۹) بهترین تلخیص‌های این دوره به حنین بن اسحاق منسوب است. وی بیشتر کتاب‌های بقراط و جالینوس را علاوه بر ترجمه تلخیص نیز نموده است. (۲۷۰)

۵. **تألیف:** گاهی مترجمان ضمن ترجمه متن اصلی، برای زیادت فایده و مفهوم ساختن مطالب آن‌ها، به شرح و تفسیر موضوع نیز می‌پرداختند. در این صورت، مجموعه فراهم آمده با ترجمه آن اثر بسیار متفاوت بود؛ برای نمونه، کتاب بقراط که توسط حنین ترجمه شد بیشتر به صورت یک تألیف ارائه شد تا ترجمه، زیرا حنین مطالب بسیاری بدان افزود. (۲۷۱)

در پایان، گفتنی است: چنان‌که از منابع برمی‌آید، غالباً یک کتاب چندین بار ترجمه می‌شد. محققان و مترجمان دوره‌های بعد ترجمه‌های مختلف را کنار هم نهاده و آن‌ها را با هم تطبیق می‌کردند. از این رو، گاهی منابع برای یک کتاب مترجمان مختلفی را نام برده اند (۲۷۲) که بی شک سبک هریک با دیگری متفاوت بوده است.

نتایج و پیامدهای نهضت ترجمه

نهضت علمی پانزده ساله مسلمانان، برکات و نتایج بسیاری را از خود برجای گذاشت. بی شک پرداختن به همه این نتایج از حوصله این بحث خارج است؛ از این رو، تنها در این جا به مهم‌ترین این نتایج اشاره خواهد شد:

۱. از مهم‌ترین نتایج نهضت ترجمه، توسعه تمدن اسلامی از طریق رویارویی و آمیختگی با مفاهیم تمدن‌های سریانی، ایرانی، یونانی، هندی و مصری بود. به دنبال

فتوحات چشمگیر و موفقیت‌آمیز مسلمانان در خارج از محدوده جزیره‌العرب، فرهنگ اسلامی با تمدن‌های کهن در هم آمیخت و بسیاری از موارد علمی مکتوب آنان به جامعه اسلامی منتقل شد. مهم‌ترین دستاورد این رخداد، توسعه تمدن اسلامی بود.

۲. ظهور و بروز استعدادهاى علمى خلاق و عرضه دست‌آوردهاى بزرگ علمى به علم بشریت، از دیگر دستاوردهاى این نهضت بود؛^(۲۷۳) چنان‌که در پرتو این انقلاب فکری و فرهنگی، تحولات عظیمی در عرصه‌های مختلف به وقوع پیوست. از مهم‌ترین دست‌آوردهاى این نهضت، اکتشافات، اختراعات، ابداعات و ابتکارات علمى، ساختن ابزار و تجهیزات رصدخانه، باروت و اسلحه گرم، ترکیبات آلی شیمی و ساختن انواع اسیدها از جمله اسیداز تیک و سولفوریک، و پیشرفت‌های بسیار در داروسازی و گیاهان پزشکی بود.

۳. شاید بتوان یکی از مهم‌ترین پی‌آمدهاى برخورد مسلمانان با علوم بیگانه و روی آوردن به امر ترجمه آن‌ها را خروج مسلمانان از ایمان ساده توأم با تعبد و تقلید دانست. به عبارت دیگر، این برخورد علمى، مسلمانان را وادار نمود تا هرچه را به تعبد فراگرفته بودند، به محک عقل بسنجند. از این‌رو فرقه‌های مختلف با دیدگاه‌های متفاوت پدید آمدند و فرقه‌هایی نیز که از پیش به علل سیاسی ظهور کرده بودند، تقویت شده، برای اثبات حقانیت خود و ابطال دلایل مخالفین ناگزیر، به استدلال‌های منطقی روی آوردند.

۴. از دیگر نتایج مهم نهضت بزرگ علمى مسلمانان، آغاز عصر تفسیر قرآن و جدایی آن از علم حدیث بود. به عبارت دیگر، علم تفسیر در این دوره تطور و تحولی شگرفت یافت. مسلمانان پیشتر قرآن کریم را با احادیث پیامبر (ص) و یا اقوال صحابه و تابعین تفسیر می‌کردند، اما در عصر عباسیان و در جریان نهضت ترجمه، تفسیر قرآن از علم حدیث مستقل شد و بیشتر مفسران و شارحان، قرآن را با دلایل عقلی تفسیر می‌کردند و تنها در برخی مواقع از احادیث بهره می‌جستند.

۵. رشد علم کلام در نتیجه نفوذ فلسفه یونان، از دیگر نتایج نهضت ترجمه بود.^(۲۷۴)

۶. از دیگر نتایج این نهضت علمی، به وجود آمدن گروه‌های اجتماعی و فرهنگی بود که به تدریج از چارچوب جدل دینی به سوی گفتگوهای علمی و فلسفی روی آوردند؛ چنان‌که دانشمندان این عصر ضمن ترجمه‌هایی که می‌کردند، تغذیه عقلی نیز می‌شدند و عبارت دیگر، گاه چنان به کار ترجمه علاقه‌مند بودند که به جاه، مال و مقام اهمیتی نمی‌دادند.^(۲۷۵)

۷. نزدیکی موالی به عباسیان و بالا رفتن منزلت آنان بویژه خراسانیان و اهالی مرو که بنی عباس را در بنیان مبانی حکومتی یاری رساندند، نتیجه دیگر این نهضت بود.

۸. حضور فعال اهل ذمه در بغداد و گرامی داشتن آنان توسط خلفا منجر به شکوفایی حرکت علمی در عصر اول خلافت عباسیان شد. با حضور این جماعت، مدارس علمی رونق گرفته، اهتمام به ترجمه آثار تمدن‌های مختلف دو چندان شد.

۹. رشد و گسترش زبان عربی به عنوان زبان علمی جهان اسلام نیز از نتایج مهم این نهضت به‌شمار می‌رود. اگر چه پیشتر زبان تازی از طریق تجارت و بازرگانی به سایر نواحی گام نهاده بود، اما در هنگام فتوحات، همپای سپاهیان مسلمان و حتی جلوتر از آن‌ها به سرزمین‌های فتح شده، و یا ممالک همجوار راه یافت. پس از استقرار خلافت عباسیان، با راه‌اندازی نهضت بزرگ علمی و مهاجرت علم‌اندوزان و دانشوران صاحب نام به بغداد و اعزام نخبگان آنان به اقصی نقاط برای دست‌یابی به کتاب‌های علمی و ترجمه آن‌ها به عربی، در اندک زمانی زبان تازی به نهایت گستردگی و وسعت خود رسید. در یک نظر کلی می‌توان ادعا نمود که این رشد چندان به سود زبان عربی نبود، زیرا از یک سو به تباهی آن انجامید، و از سویی دیگر، نادرستی کلمات چون ننگی بزرگ به شمار می‌آمد که آن‌ها برای گریز از آن به دامان بیابان که میهن زبان فصیح بود، پناهنده شدند، زیرا بدویان صحرانشین چون تنها در بیابان می‌زیستند، زبان سره تازی خود را حفظ نموده بودند. ابن ندیم فهرست کاملی از بیابانیان پرآوازه که به شهرها می‌آمدند و آموزش زبان سره را برعهده داشتند، ثبت کرده است؛ برای نمونه می‌توان از ابوالبیضاء الریاحی که در بصره ساکن شده و به

کودکان زبان می آموخت و دستمزد دریافت می کرد،^(۲۷۶) هم چنین، ابوجاموس ثور بن یزید بدوی که به بصره آمد و ابن مقفع از او فصاحت را آموخت،^(۲۷۷) و نیز عبدالله بن خلید ابوالعمیث اعرابی که به خراسان رفته و آموزگار فرزند عبدالله بن طاهر شد و به دلیل فصاحت بیان و زیبایی کلام از امیر طاهری جوایز و هدایای بسیاری دریافت نمود، نام برد.^(۲۷۸)

با این توصیف شاید بتوان فخر فروشی دانشمندان از کسب علم در بیابان‌های جزیره العرب را درک نمود؛ چنان‌که وقتی از خلیل بن احمد (م ۱۶۰ هـ) پرسیدند: دانش گسترده خود را از کجا آورده است؟ با افتخار پاسخ داد: «از بیابان‌های حجاز، نجد و تهامه».^(۲۷۹)

۱۰. در کنار آمیختگی زبان تازی، افزایش ثروت زبان عربی و راه یافتن بسیاری از کلمات جدید فارسی، نبطی، یونانی، سریانی و هندی به زبان عربی هم از مهم‌ترین نتایج نهضت ترجمه بود. در این جریان، دانشمندان جهان اسلام تلاش زیادی را برای جایگزین نمودن کلمات معادل و مرادف آغاز کردند. همین پژوهش‌های واژه‌شناسی به دانش نوین علم نحو انجامید و با گسترش دانش نحو، رشد ثروت زبان عربی مسلم شد؛ برای نمونه، در دوره نخست ترجمه، به دلیل نبود کلمات معادل، بسیاری از واژگان بیگانه به همان شکل در متون ترجمه شده درج می‌شد. اسامی علمی چون ارثماطیقی (علم شناخت ماهیت اعداد)،^(۲۸۰) جو مطریا (علم هندسه)،^(۲۸۱) اسطرنومیا (علم نجوم)،^(۲۸۲) موسیقی (علم شناخت اصوات و استخراج اصول الحان)^(۲۸۳) به همان شکل یونانی در متون عربی به کار می‌رفت. علاوه بر اصطلاحات علمی، در بسیاری از موارد اسامی حیوانات نیز که در بیشتر کتاب‌های ارسطو وجود داشت، به همان شکل نامانوس یونانی و بدون ترجمه و یا معادل عربی توسط مترجمانی چون یوحنا بن بطریق ثبت شده است. علاوه بر این، اصطلاحات فلسفی چون قاطیغوریاس (مقولات عشر)، انولوطیقا (تحلیل قیاس)،^(۲۸۴) انولوطیقای ثانی (برهان)، طویقا (جدل)، ریطورقا (خطابت)، ابوطیقا با بوطیقا

(شعر) و هزاران واژه فلسفی دیگر تا مدت‌ها در متون ترجمه شده به همان شکل یونانی خود باقی ماند.^(۲۸۵)

ناگفته پیداست که از مشکلات مهم دانشمندان و مترجمان مسلمان، وضع کلمات و لغات مترادف فلسفی و علمی بود که بتواند مفاهیم آن‌ها را بی‌کم‌وکاست بیان نماید؛ اما با این که این موضوع یکی از مشکلات محققان این عصر به‌شمار می‌آمد، آن‌ها به خوبی از پس این مشکل برآمدند.

۱۱. ترجمه آثار فراموش شده ایرانی، یونانی، سریانی و هندی و احیای منابع کهنی که سال‌ها در معابد و گنجینه‌های متروک نگهداری شده بودند نیز یکی دیگر از نتایج نهضت ترجمه بود.

۱۲. تکوین، احیاء و تکامل یافتن برخی علوم فراموش شده چون فلسفه و منطق یونان باستان، ادبیات کهن ایرانی و هندی،^(۲۸۶) خارج نمودن متون علمی از انبارها و گنج‌خانه‌های نهان تمدن‌های باستانی بویژه یونانیان و ترجمه آن‌ها و انتقال به نسل‌های بعدی، خود خدمتی شایسته به موارث آنان بود، چنان‌که گوستاولبون می‌نویسد: ما به برکت اعراب است که توانسته‌ایم از علوم قدمای یونانی و رومی اطلاع پیدا کنیم. دانشگاه‌های ما همیشه نیازمند کتاب‌هایی بوده‌اند که از زبان عربی به لاتین ترجمه شده‌اند.^(۲۸۷)

۱۳. توجه به نقش اصلی مساجد به عنوان نهادی آموزشی در تقویت حرکت علمی، دایر شدن حلقه‌های درس در مساجد و راه‌اندازی انجمن‌های مختلف علمی در آن‌ها، کمک شایان توجهی به شتاب حرکت علمی نمود. کلاس‌ها و نشست‌های علمی مساجد تنها به موضوعات دینی و فقهی اختصاص نداشت، بلکه در کنار این مباحث، تفسیر و حدیث، علم نحو، دانش ادبی، ستاره‌شناسی و حتی پزشکی نیز آموزش داده می‌شد؛ به عنوان نمونه، مسجد احمد بن طولون در مصر از این ویژگی برخوردار بود.^(۲۸۸)

۱۴. تأسیس مدارس علمی یا مکتب‌خانه‌ها در کنار مساجد را هم می‌توان از نتایج

این نهضت برشمرده با افزایش روز افزون دانش پژوهان و زیادی حلقه‌های درس در مساجد، عرصه بر مسلمانان برای ادای عبادت و نیایش تنگ شد. از سویی، روند رو به رشد محافل علمی، بی‌شک نیاز به کانون‌ها و نهادهای آموزشی چون مدارس را تشدید می‌کرد. از این رو مکتب‌های علمی در کنار مساجد تأسیس شدند و با جدیت به امر تعلیم و تربیت دانشجویان پرداختند. در حقیقت، این بنیادهای علمی نقش برجسته‌ای در جنبش فکری و فرهنگی مسلمانان در عصر طلایی اسلام داشتند.

۱۵. یکی دیگر از این نتایج، تأسیس کتابخانه، دارالعلم و بیت الحکمه، توسعه مراکز و مدارس علمی^(۲۸۹) و مؤسسات پژوهشی و تحقیقاتی و ایجاد رصدخانه و تجهیز آن با بهترین امکانات و افزارهای علمی و رفاهی بود.

۱۶. انتشار کاغذ تحولی شگرف در امر انتشار کتاب و نسخه برداری به وجود آورد، چه پیش از آن، در عهد گذر از نظام شفاهی و گفتاری به نظام نوشتاری، ثبت دانسته‌ها به روی پوست‌های دباغی شده مرسوم بود. با فتح مصر، کاغذهای مصنوعی به نام «بردی» یا «پاپیروس» تا مدتی جای پوست را گرفت، اما گرانی و کم‌یابی بردی، هرگز از دشواری‌های نسخه برداری نکاست. با فتح سمرقند، مسلمانان به کارگاه‌های کاغذسازی آن دیار دست یافتند. کاغذهای خوب و مرغوب سمرقند که از شهرت بسزایی برخوردار بودند،^(۲۹۰) به دارالعلم بغداد صادر شدند. به دلیل ارزش و اعتبار کاغذ در میان خطاطان و نساخان و هم‌چنین سبکی و کم‌حجمی آن و نیز سهولت نگارش بر روی آن‌ها، تا مدت‌ها رقابت شدیدی میان محصول نورسیده با بردی‌های مصری (پاپیروس) و پوست و چرم‌های دباغی شده وجود داشت. سرانجام با راه‌اندازی کارگاه‌های کاغذسازی در بغداد که به همت و تلاش یحیی بن خالد برمکی صورت گرفت^(۲۹۱) و با تأسیس مراکز مشابهی در دمشق،^(۲۹۲) این رقابت پایان یافت و کاغذ به عنوان بهترین ماده نوشتاری و بدون رقیب شناخته شده و از این‌جا نقطه عطفی در تاریخ کتاب‌آرایی و نسخه برداری پدید آمد.

رواج کاغذ برشمار کتاب‌های خطی و نسخه‌های خطی ترجمه شده افزود. رقابت

بر سر جست و جوی خطاطان و وراقان (کاغذسازان) میان خلفا و درباریان و دولتمردان، عصر زرین کاغذگری را رقم زد.^(۲۹۳) اولین نتیجه مسلم این تلاش، افزایش کتاب و نسخه‌های خطی، رونق کتابخانه‌های دولتی و شخصی و توسعه مدارس علمی بود.

۱۷. بارواج صنعت کاغذ و رونق کار ترجمه، مشاغل جدید و پردرآمدی چون کاغذسازی (وراقی)، نساجی، صحافی، کتاب آرایی و مشاغل وابسته به آن‌ها چون تجلید و تذهیب بود ایجاد گردید و این امر فراوانی کتاب، رونق کتابخانه‌ها و تجارت پرسود آن را به دنبال داشت.

۱۸. اهمیت یافتن شغل معلمی و ارزش قائل شدن برای مقام معلم، یکی از دیگر نتایج نهضت ترجمه بود، چه پیشتر این شغل از مشاغل پست به شمار می‌آمد.^(۲۹۴)

۱۹. آغاز عصر روشنگری اذهان و به دنبال آن، وسعت افق فکری مسلمانان در سایه تحقیق، تألیف، انتشار کتاب و افتتاح کتابخانه‌های عمومی در کنار اماکن پرتردد چون بازار و مساجد جامع، از مهم‌ترین فواید این نهضت است.

۲۰. از نتایج منفی این نهضت، انحصار علم و فن ترجمه در دست خاندان‌های مشهور بود؛ گرچه این انحصار در علم پزشکی نمود بیشتری داشت، چنان‌که اطلاعات و آمار موجود در قرن سوم هجری، از حضور ۱۳ پزشک مسیحی، ۳ پزشک یهودی، ۳ پزشک مشرک و ۵ پزشک مسلمان در دربار گزارش می‌دهند. بیشتر این پزشکان به صورت موروثی به این شغل نائل می‌آمدند؛ چنان‌که این علم در میان خاندان بختیشوع نصرانی تا نسل‌ها باقی ماند، و این در حالی است که اگر پزشک حاذق مسلمانی پیدا می‌شد، نمی‌توانست آنچنان که باید و شاید در میان مردم پایگاهی یابد. برخی داستان‌های موجود در منابع مؤید این ادعا است؛ به عنوان نمونه، جاحظ در البخلاء می‌نویسد:

اسد بن جانی مردی پزشک بود، روزگاری کار او از رونق افتاد و بازارش کساد شد.

کسی او را گفت: امسال سال بیماری زایی است و بیماری در مردم فراوان شده است و تو

هم مردی دانشمند هستی، هم صبر و حوصله داری، هم اهل خدمت هستی، زبان آور و مردم شناس هم هستی، با این حال علت کسادی بازار تو چیست؟ وی گفت: نخست آنکه من مسلمانم و مردم از مدت‌ها پیش از آنکه من پزشک شوم و حتی پیش از آنکه من آفریده شوم معتقد بوده‌اند که مسلمان هیچ وقت پزشک خوبی نمی‌شود. دوم این‌که نام من اسد است، در صورتی که می‌بایستی نام من صدیبا یا جبرئیل یا یوحنا یا پیرا باشد، کنیه من هم ابوالحارث است، در صورتی که می‌بایستی ابو عیسی یا ابوزکریا یا ابوالبراهیم باشد. من عبایی از کتان سفید می‌پوشم در صورتی که می‌بایستی عبایی از حریر مشکی بپوشم، زبان من هم عربی است در صورتی که می‌بایستی به زبان اهل جندی شاپور حرف می‌زدی.^(۲۹۵)

صفات‌ی که جاحظ در این داستان، راجع به اسم، کنیه، لباس یا زبان نقل کرده است، همه از خصوصیات پزشکان جندی شاپور بوده که در این دوره غالباً مسیحی و سریانی بودند. علاوه بر این، جاحظ از زبان این پزشک عرب مسلمان می‌گوید: «در بغداد هیچ پزشکی مورد توجه مردم نیست مگر این که مسیحی باشد و در مدرسه جندی شاپور درس خوانده باشد.»^(۲۹۶)

۲۱. یکی از پیامدهای نهضت ترجمه، واکنش اهل تسنن در برابر علوم بیگانه بود. ورود علوم یونانی به جهان اسلام، واکنش سخت اهل سنت را در پی داشت. این جریان مخالف، بیشتر حملات خود را متوجه علوم فلسفی و منطقی نمود. ابوحامد غزالی یکی از معروف‌ترین مخالفین بود که کتاب «تهافت الفلاسفه» را بر رد فیلسوفان نوشت و آنان را تکفیر کرد.^(۲۹۷) ابن تیمیه نیز با تألیف کتاب «الرد علی المنطقیین» به دنبال سست نشان دادن مبانی منطق یونانی بود. سیوطی هم با تألیف کتاب «صون المنطق و الکلام عن المنطق و الکلام» سعی داشت با متزلزل نمودن پایه‌های علم کلام که متکی بر استدلال‌های فلسفی بود، مخالفت خود را اعلام نماید.

پی نوشت ها:

۱. حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۲ هـ). ج ۱، ص ۳۳.
۲. محمود شکری الوسی، بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، شرح و تصحیح محمد بهجه الأثری، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ۳، ص ۳۲۷؛ عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه (بیروت، دارالفکر، بی تا) ص ۴۹۳.
۳. محمود شکری الوسی، همان، ص ۲۲۳.
۴. کلمه علم ۶۰ بار و مشتقات آن ۸۵۴ بار در قرآن آمده است.
۵. «خذو الحکمه و لو من السنه المشرکین»؛ احمد بن محمد (ابن عبدربه)، العقد الفريد، تحقیق عبدالمجید الترحینی، (بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ هـ) ج ۲، ص ۱۷؛ «الحکمه ضاله المؤمن مأخذها ممن سمعها و لا یبالی فی أی وعاء خرجت»؛ همان، ص ۱۶؛ «و لمداد جرت به اقلام العلماء خیره من دماً شهداء فی سبیل الله»؛ «الحض العلماء طلب العلم»؛ همان، ص ۷۹؛ «فضل العلم خیر من فضل العباده»؛ همان، ص ۸۲؛ «و تعلموا العلم فان فی تعلمه لله خشیه و طلبه عباده و مذاکرته تسبیح و البحث عنه جهاد لمن لا یعلمونه صدقه و بذله لاهله قربه لانه معالم الحلال و الحرام و منار سبيله الجنة...»؛ رسائل الخوان الصفاء و خلال الوفاء (قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۵ هـ) ج ۱، ص ۳۴۷.
۶. حاجی خلیفه، همان.
۷. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، (بیروت، دارالفکر، بی تا) ج ۳، ص ۴۰-۴۱.
8. see W. Caskel: Aiyam al-Aarad, Islamica III, Supplement, 1930, pp 1-99.
۹. محمد بن اسحاق (ابن ندیم)، الفهرست، تعلیق شیخ ابراهیم رمضان، (بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۷ هـ) ص ۳۰۰.
۱۰. ابن عبدربه، همان، ص ۹۷ و شمس الدین احمد بن محمد (ابن خلکان)، وفيات الاعیان و ابناء الزمان، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا) ج ۲، ص ۲۲۴.
۱۱. ابن ندیم، همان.
۱۲. همان.
۱۳. ابن عبدربه، همان.
۱۴. اهرن القس یا هارون قس کاهن و پزشک اسکندرانی است که احتمالاً در دوره هراکلیوس می زیسته است.
۱۵. جنگ یا مجموعه ای گوناگون از مطالب مخصوصاً در طب و خواص گیاهان.
۱۶. احمد بن القاسم (ابن ابی اصیبه)، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، (بی جا، مکتبه الوهبیه، ۱۲۹۹ هـ) ج ۱، ص ۱۶۳. ابن ندیم به نقل از ابن جلجل آورده است که این کتاب در عصر مروان به عربی ترجمه شده است؛ ابن ندیم، همان.

۱۷. غریغوریوس (ابن العبری)، *تاریخ مختصر الدول* (بیروت، دارالمشرق، ۹۹۲م) ص ۱۱۲؛ علی بن یوسف قفطی، *تاریخ الحکما*، ترجمه بهین دارانی، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱) ص ۱۱۳؛ ابن ندیم، همان، ص ۳۵۸.
۱۸. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۴۴۲؛ ابن اصیبعه، همان؛ ابی داود سلیمان بن حسان (ابن جلجل) *طبقات الاطباء والحکماء*، تحقیق فواد سید (مصر، مطبعه المعهد العلمی الفرنسی آثار الشرقيه بالقاهره، ۱۹۵۵م) ص ۶۱.
۱۹. ابن ندیم، همان.
۲۰. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۴۴۲-۴۴۴ و ابن جلجل، همان، ص ۶۱.
۲۱. او کاتب چهار خلیفه اموی، از معاویه تا عبدالملک بود؛ ر.ک: ابن عبدربه، همان، ج ۴، ص ۲۵۲.
۲۲. او دیوان ها را در عصر هشام بن عبدالملک به عربی نقل نمود؛ ابن ندیم، همان، ص ۳۰۱؛ ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۲۲.
۲۳. پزشکی حجاج؛ ابن ابی اصیبعه، همان؛ علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۱۴۷؛ ابن العبری، همان.
۲۴. ابن ندیم، همان، ص ۳۰۲.
۲۵. محمد بن اسعد طلس، *تاریخ العرب* (بی جا، دارالاندلس للطباعة و نشر، بی تا) ص ۲۲۶.
۲۶. کاتب حجاج و ناقل دواوین از فارسی به عربی؛ ر.ک: ابن عبدربه، همان.
۲۷. فلیپ حتی، *تاریخ عرب*، ترجمه محمد سعیدی (تهران: زوار، بی تا) ص ۸۸؛ شوقی ضیف، *العصر العباسی الاول*، (قاهره، دارالمعارف بمصر، بی تا) ص ۱۱؛ محمد محمدی، *فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، (تهران، توس، ۱۳۷۴ش) ص ۱۳۸؛ جرجی زیدان، *تاریخ التمدن الاسلامی* (بیروت، دارالمکتبه الحیاه، بی تا) ج ۲، ص ۲۸۱.
۲۸. غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (خواندمیر)، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، (تهران، خیام، ۱۳۳۳ش) ج ۲، ص ۲۰۸.
۲۹. در بنای بغداد مشهور است که راهب ساکن این منطقه با منصور ملاقات نمود و از وصف منطقه بغداد که در کتاب های اقلیدس آمده بود برای او صحبت کرد؛ ر.ک: دیاربکری، *تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس*، (بیروت، دارصادر، بی تا) ج ۲، ص ۳۲۵.
۳۰. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۴، ص ۳۱۴؛ خواندمیر، همان.
۳۱. ابن ندیم وی را از بزرگان شیعه و از پیروان علی (ع) و فرزندان وی می داند؛ همان، ص ۲۱۹-۲۲۰.
۳۲. شوقی ضیف، همان، ص ۱۱۰-۱۱۱.
۳۳. خواندمیر، همان، جزء سوم از جلد دوم، ص ۲۰۸؛ دلیمی اولیری؛ *انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی*، ترجمه احمد آرام، (تهران، انتشارات جاویدان ۲۵۳۵) ص ۲۳۲-۲۳۳.
۳۴. ابن العبری، همان، ص ۱۲۵؛ علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۲۷.

۳۵. مسعودی اطلاعات میسوطی از این کتاب به دست داده است؛ ر.ک: همان، ج ۱، ص ۷۶-۷۷.
۳۶. تفسیر سندهند، «الدهر الداهر» یا «الدهر الدهور» نام داشت؛ علی بن یوسف قفطی، همان، ۳۶۲؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۷۶ و یعقوبی احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، تحقیق عبدالامیر مهنا، (بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۳هـ) ج ۱ ص ۱۱۴.
۳۷. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۷۱-۳۷۲.
۳۸. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۴، ص ۳۱۴.
۳۹. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۷۱-۳۷۳.
۴۰. علی بن حسین مسعودی، همان.
۴۱. عبدالرحمن بن خلدون، همان، ص ۴۸۰ و ۴۸۶.
۴۲. همان، ص ۴۸۰.
۴۳. علی بن حسین مسعودی، همان.
۴۴. همان.
۴۵. ابن ندیم، همان، ص ۳۰۰.
۴۶. محمد تقی (بهار ملک الشعرا) *سبک‌شناسی*، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳) ج ۱، ص ۱۵۳.
۴۷. به برکت این ترجمه، مقفع را خالق نثر عربی دانسته‌اند، هرچند بایستی این حکم را با احتیاط پذیرفت؛ *تاریخ اسلام*، پژوهش دانشگاه کمبریج، زیر نظر پی ام، هولت، آن. ک.س. لمتون، ترجمه احمد آرام، (تهران، امیرکبیر ۱۳۷۸) ص ۱۵۳.
۴۸. ر.ک: همین مقاله، ص ۱۸.
۴۹. خواندمیر، همان، ج ۲ ص ۲۰۷.
۵۰. علم شناخت اعداد و خواص آن‌ها؛ ر.ک: رسائل اخوان الصفاء، ج ۱، ص ۴۸ و ابن خلدون، همان، ص ۴۸۲.
۵۱. علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۳۱۴-۳۱۵.
۵۲. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۲۰.
۵۳. همان، ص ۲۱۸ و ابن العبری، همان، ص ۱۲۵-۱۳۴.
۵۴. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۲۰۳.
۵۵. ابن ندیم، همان، ص ۳۵۸ و ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۶، ۲۰۳ و ابن جلجل، همان، ص ۱۲ و ۶۴.
۵۶. علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۳۱۵.
۵۷. همان.
۵۸. خواندمیر، همان، ص ۲۱۹.
۵۹. ر.ک: ابوالقاسم بن غسان، *تاریخ بواکه*، به اهتمام و تصحیح و مقدمه تاریخی میرزا عبدالعظیم خان گرگانی،

- (تهران، چاپخانه محمدعلی، ۱۳۱۲ش) ج ۱، ص ۲ و ابن عبدربه، همان، ج ۵، ص ۳۱۷-۳۳۰.
۶۰. فلیپ حتی، همان، ص ۸۸ و شوقی ضیف، همان، ص ۱۱ و محمد محمدی، همان، و جرجی زیدان، همان، ص ۲۸۱-۲۸۲.
۶۱. محمدبن علی بن طباطبا (ابن طقطقی)؛ *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلامی*، ترجمه وحید گلپایگانی، (تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۷) ص ۲۶۷-۲۶۸.
۶۲. علی بن حسین مسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) ص ۳۲۸.
۶۳. دلیسی اولیری، همان، ص ۲۳۶ و ابن غسان، همان.
۶۴. عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳) ص ۴۲۰.
۶۵. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، همان، ج ۴، ص ۳۱۶.
۶۶. جلال الدین سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، (بیروت دارالفکر، بی تا) ص ۲۶۴ و ۲۷۳ و دیاربکری، همان، ص ۳۳۱.
۶۷. مجالس مناظره یحیی برمکی از شهرت و اهمیت بالایی برخوردار بود و حضور فعال علما، متکلمان و صاحب نظران سایر ادیان بر اهمیت آن افزوده بود؛ ر.ک: علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۳، ص ۳۸۰-۳۷۹ و دلیسی اولیری، همان.
۶۸. ابن جلیجل، همان، ص ۶۵.
۶۹. همان و ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۷۱.
۷۰. جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۷۳.
۷۱. ابن جلیجل، همان و ابن العبری، همان، ص ۱۳۱.
۷۲. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۸۷.
۷۳. یکی از عوامل رونق نهضت ترجمه رواج کاغذ به شمار می رود. از بنیانگذاران کارگاه های کاغذسازی در بغداد یحیی خالد برمکی بود؛ ابن خلدون، همان، مقدمه، ص ۴۲۱-۴۲۲.
۷۴. خضراحمد عطاءالله، *بیت الحکمه فی عصر العباسیین*، (قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۸۹م) ص ۲۲.
۷۵. ابن ندیم برخی از نساخان بیت الحکمه در عصر هارون را نام می برد؛ برای نمونه، در گزارش علان شعوبی آورده است: «او در بیت الحکمه برای رشید و مأمون و برامکه رونویسی می کرد»؛ همان، ص ۱۳۵.
۷۶. علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۳۱۸.
۷۷. عبدالرحمن بن علی بن جوزی *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، تحقیق محمدعبدالقادر عطا، مصطفی عبدالقادر عطا، نعیم زرزور، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا) ج ۱، ص ۱۱۰.
۷۸. جلال الدین سیوطی، همان، ص ۲۸۴ و ابن خلدون، همان، ص ۴۸۰.
۷۹. دلیسی اولیری، همان، ص ۲۵۲.

- ۸۰ ابن طیفور، ابوالفضل احمد بن طاهر (ابن طیفور)، *بغداد فی تاریخ الخلافة العباسیه*، (بغداد، مکتبه المثنی، ۱۳۸۸) ص ۷۶. بعدها مجموعه کتاب‌های این کتابخانه به بغداد منتقل شد؛ عبدالحسین زرین کوب، همان، ص ۴۳۷.
- ۸۱ یاقوت از ۱۰ کتابخانه مرو یاد کرده و می‌نویسد: «مانند آن را در دنیا ندیده‌ام»؛ شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت الحموی، *معجم البلدان*، تحقیق عبدالعزیز الجندی، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰) ج ۱، ص ۱۳۴.
- ۸۲ این مکتب در عهد امویان پایه عرصه حیات مذهبی و فرهنگی نهاد.
- ۸۳ جلال‌الدین سیوطی، همان، ص ۲۸۴.
- ۸۴ برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آرای و مناظرات او ر.ک: عبدالرحمن بدوی، *تاریخ اندیشه‌های کلامی*، ترجمه حسین صابری، (مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، ۱۳۷۴) ج ۱، ص ۲۰۲-۱۴۰.
- ۸۵ برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آرای او ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۳۵.
- ۸۶ علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۳۱۹-۳۱۸.
- ۸۷ ابن خلکان، همان، ج ۷، ص ۲۴۹.
- ۸۸ ابن ندیم، همان، ص ۳۰۱ و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۱.
- ۸۹ ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۸۶.
- ۹۰ همان، ص ۱۸۷.
- ۹۱ قفطی گزارش‌های متعددی از بخشش‌های مأمون آورده است؛ برای نمونه، ر.ک: همان، ص ۱۹۶-۱۹۸.
- ۹۲ محمود صالح رمضان، «اهم المبدعین فی مجالات الفكر والعلم» مجله المورخ العربی، عدد ۱۸، ۱۹۸۱م، ص ۲۶۸.
- ۹۳ علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۳۱۹.
- ۹۴ احمد شلبی، *تاریخ آموزش در اسلام*، ترجمه محمدحسین ساکت، (تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱) ص ۷۷ (زیرنویس).
- ۹۵ علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۱ و ۸۴؛ ابن خلدون، همان مقدمه، ص ۴۸۰؛ حاجی خلیفه، همان، ص ۳۶؛ ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشرنی، ۱۳۶۸) ص ۴۴۲؛ ابن العبری، همان، ص ۱۳۶ و ابن طقطقی، همان، ص ۲۹۸.
- ۹۶ جلال‌الدین سیوطی، همان، ص ۳۰۰ و صلاح‌الدین صفدی، *الغیث المجسم فی شرح لامیه العجم*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰) ج ۱، ص ۷۹ و کورکیس صلاح، «خزائن الکتب العراق العامه فی ایام العباسیین» مجله سومر، کانون الثانی، ۱۹۴۶، شماره ۱-۲ ص ۲۱۵.
- ۹۷ احمد فرید رفاعی، *عصر المأمون*، (قاہره، دارالکتب المصریه، ۱۳۴۳) ج ۱، ص ۳۷۵.
- ۹۸ علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۲.
99. Encyclopaedia of library and information science, ed Allen Kent, New

York, 1983. vol. 36, p368.

۱۰۰. ابن خلدون، همان، ص ۴۸۱.
۱۰۱. کتب اصول و ارکان اقلیدس از مهم ترین کتاب‌هایی بود که به دست مسلمانان رسیده بود. هرچند پیشتر، در عصر منصور هم نسخه‌هایی از آن‌ها به دربار خلافت عباسیان راه یافت؛ همان، ص ۴۸۵-۴۸۶.
۱۰۲. ابن اصیبعه، همان، ص ۱۸۷.
۱۰۳. ابن جلجل، همان، ص ۶۷.
۱۰۴. ابن اصیبعه، همان.
۱۰۵. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۳۸.
۱۰۶. همان، ص ۵۲.
۱۰۷. جلال‌الدین سیوطی، همان، ص ۳۰۳ و ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، همان، ص ۴۴۳.
۱۰۸. همان و دیاربکری، همان، ج ۲، ص ۳۳۶.
۱۰۹. حسن ابراهیم حسن، *التاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی*، (قاهره، مکتبه النهضه، ۱۹۶۴) ج ۳، ص ۳۵۱.
۱۱۰. ابن جوزی، همان، ص ۵۱ و محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق) *عیون اخبار الرضا*، ترجمه محمد تقی اصفهانی (آقا نجفی)، (تهران، علمیه اسلامی، ۱۳۶۳) ص ۴۲۷-۴۲۸.
۱۱۱. همان.
۱۱۲. جلال‌الدین سیوطی، همان، ص ۳۰۹.
۱۱۳. همان، ص ۳۱۰.
114. Corduba .
۱۱۵. برای اطلاع بیشتر ر. ک: عبدالحسین زرین کوب، *کارنامه اسلام*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶) ص ۴۳-۴۰.
۱۱۶. علی بن حسین مسعودی، همان.
۱۱۷. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۵۰.
۱۱۸. دلیسی اولیری، همان، ص ۲۳۹ و ۲۳۳.
۱۱۹. ابن ندیم، همان، ص ۳۰۳.
۱۲۰. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۰۶.
۱۲۱. همان، ص ۳۰۶-۳۰۷.
۱۲۲. ذبیح‌الله صفا، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم*، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶) ج ۱، ص ۵۶-۵۷.
۱۲۳. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۸۷.

۱۲۴. نام اصلی آن پنجه تتره (panchatantra) می باشد؛ ترجمه کلیله و دمنه انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی طهران، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳) ص ۱.
۱۲۵. ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، *الوزراء والکتاب*، ترجمه ابوالفضل طباطبا، (تهران، کتابخانه ملی، بی تا) ص ۲۷۱.
۱۲۶. ابن جوزی، همان، ص ۸۷.
۱۲۷. ابو عبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری، همان.
۱۲۸. ابن جوزی، همان، ج ۱، ص ۸۷.
۱۲۹. ر.ک: جرجی زیدان، همان، ص ۱۷۳ و فرید رفاعی، همان، ج ۲، ص ۳۸۷.
۱۳۰. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۲۳.
۱۳۱. مجموعاً هشت نفر: جورجیس بن بختیشوع بن جبرئیل بن عبدالله بن جبرئیل بن عبدالله به همراه دو بختیشوع دیگر که در دربار متقی (۳۲۹-۳۳۳) و مقتدر بالله (۳۲۰-۲۹۵) بوده اند.
۱۳۲. ابن ابی اصیبعه، همان.
۱۳۳. علی بن یوسف مسعودی، همان، ج ۴، ص ۳۱۴.
۱۳۴. ابن ندیم، همان، ص ۳۳۴.
۱۳۵. ابن العبری، همان، ص ۱۲۷.
۱۳۶. ابن ندیم، همان، ص ۳۵۷؛ ابن العبری، همان، ص ۱۳۱ و ابن جلجل، همان، ص ۶۵.
۱۳۷. ابن جلجل، همان.
۱۳۸. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۷۶.
۱۳۹. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۶۶-۶۵.
۱۴۰. ابن ندیم، همان، ص ۱۳۵.
۱۴۱. محمد شکری الوسی، همان، ج ۱، ص ۱۶۰.
۱۴۲. ابن ندیم، همان، ص ۱۳۵-۱۳۶.
۱۴۳. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۵۲ و ابن ندیم، همان ص ۳۳۵.
۱۴۴. ابن ندیم، همان و قفطی، همان.
۱۴۵. ر.ک: ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۲۵.
۱۴۶. ابو عبدالله بن محمد بن عبدوس جهشیاری، همان، ص ۲۸۹.
۱۴۷. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۱۹۷-۱۹۸.
۱۴۸. ابو عبدالله بن محمد بن عبدوس جهشیاری، همان.
۱۴۹. فرید رفاعی، همان، ص ۳۸۸.

۱۵۰. ابن ندیم، همان، ص ۳۰۳. ابن عبدربه مطالب جالب توجهی را در مورد منکه و یحیی بن خالد آورده است؛ همان، ج ۵، ص ۳۲۵.
۱۵۱. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۶۷-۳۶۵.
۱۵۲. همان، ص ۲۹۹.
۱۵۳. همان، ص ۳۰۴.
۱۵۴. فرید رفاعی، همان، ص ۳۷۹.
۱۵۵. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۳۴.
۱۵۶. ابن جلجل، همان.
۱۵۷. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۸۷ و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۳۸.
۱۵۸. ابن ندیم، همان، ص ۳۵۶.
۱۵۹. ابن ابی اصیبعه، همان.
۱۶۰. رک، ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۲۱۷.
۱۶۱. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۳۵.
۱۶۲. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۲۰۴.
۱۶۳. ابن جلجل، همان، ص ۶۹.
۱۶۴. ابن جلجل، همان؛ ابن ابی اصیبعه، همان؛ علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۳۸-۲۳۹؛ ابن ندیم، همان، ص ۳۵۶ و ظهیرالدین بیهقی، *تاریخ الحکماء الاسلام*، تحقیق محمد کردعلی، (دمشق، مطبعه الترقی، ۱۹۴۶) ص ۱۶-۱۷.
۱۶۵. خیرالدین زرکلی، *قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء*، (بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶) ج ۲، ص ۲۸۷.
۱۶۶. جرجی زیدان، همان، ص ۱۷۰-۱۷۱ و فرید رفاعی، همان، ص ۳۸۴-۳۸۵.
۱۶۷. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۳۸.
۱۶۸. ابن جلجل، همان، ص ۶۵.
۱۶۹. ابن ندیم، همان، ص ۳۵۹.
۱۷۰. همان، ص ۶۹ و ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۱۸۸.
۱۷۱. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۰۰.
۱۷۲. ابن ندیم، همان، ص ۳۱۵-۳۲۱ و قفطی: همان، ص ۵۰۸-۵۰۱.
۱۷۳. رک: شریف، میرمحمد، *تاریخ فلسفه در اسلام*، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲) ص ۵۹۳-۶۰۸.
۱۷۴. خضر احمد، همان، ص ۳۳۱.
۱۷۵. ابن ندیم، همان، ص ۳۲۳.
۱۷۶. همان و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۰۸.

۱۷۷. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۳۰۲.
۱۷۸. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۴۴-۲۴۵.
۱۷۹. دلیمی اولیری، همان، ص ۲۶۳.
۱۸۰. ابن ندیم، همان، ص ۳۵۱-۳۵۲ و ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۲۰۳.
۱۸۱. جرجی زیدان، همان و فرید رفاعی، همان، ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۵.
۱۸۲. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۴۸۷-۴۸۸.
۱۸۳. ابن ندیم، همان، ص ۳۳۶ و ابن العبری، همان، ص ۱۳۷.
۱۸۴. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۴۸۸.
۱۸۵. همان.
۱۸۶. ابن جلجل، همان، ص ۶۷.
۱۸۷. فرید رفاعی، همان، ص ۳۸۱.
۱۸۸. همان، ص ۳۸۲ و ۳۸۵.
۱۸۹. ابن ندیم، همان، ص ۳۵۹ و ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۲۰۴.
۱۹۰. جرجی زیدان، همان، ص ۱۶۹ و ۱۰۷-۱۷۱.
۱۹۱. ابن العبری، همان، ص ۱۳۶ و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۰۸-۴۰۰.
۱۹۲. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۹۰.
۱۹۳. همان، ص ۵۹۱.
۱۹۴. ابن خلکان، همان، ج ۵، ص ۱۶۱.
۱۹۵. ابن ندیم، همان، ص ۳۳۲.
۱۹۶. ابن خلکان همان.
۱۹۷. علی اصغر حلبی، تاریخ تمدن اسلام بررسی‌هایی چند در فرهنگ و تمدن اسلامی، (تهران، چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۶۵) ص ۴۸.
۱۹۸. ابن ندیم، همان، ص ۳۳۵؛ ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۲۰۵ و ابن العبری، همان.
۱۹۹. علی بن یوسف قفطی، همان.
۲۰۰. همان.
۲۰۱. ابن ندیم، همان، ص ۳۳۶-۳۳۵ و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۹۰.
۲۰۲. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۹۲.
۲۰۳. همان، ص ۴۴۵.
۲۰۴. همان.

۲۰۵. ابن ندیم، همان، ص ۳۳۵.
۲۰۶. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۲۳۳.
۲۰۷. همان، ص ۲۳۴.
۲۰۸. ابن ندیم، همان، ص ۳۵۷.
۲۰۹. همان.
۲۱۰. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۶۱-۳۶۲.
۲۱۱. همان، ص ۳۶۲.
۲۱۲. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۳۶۲.
۲۱۳. همان، ص ۳۶۱.
۲۱۴. ابن ابی اصیبعه، همان، ص ۲۰۴.
۲۱۵. ابن ندیم، همان، ص ۳۲۹ و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۱۳۷.
۲۱۶. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۶۷.
۲۱۷. همان، ص ۸۷.
۲۱۸. تقی الدین ابی العباس احمد بن علی المقریزی، *المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار*، وضع حوامشه خلیل المنصور، (بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸ م) ج ۲، ص ۲۹۰-۲۹۲.
۲۱۹. احمد بن محمد المقرئ تلمسانی، *نفع الطیب من غضن الاندلس الرطیب*، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸) ج ۱، ص ۳۸۶.
۲۲۰. ابوبشر متی بن یونس القناتی، *کتاب ارسطوفی شعر، نقل من سربانی الی العربی*، تحقیق و ترجمه شکری محمد عیاد، (قاهره، دارالکتاب العربی للطباعه و النشر، ۱۹۶۷) ص ۴۲۹.
۲۲۱. با توجه به این که حوزه تحقیقاتی این مقاله عصر طلایی نهضت ترجمه است تنها به معرفی مترجمان این عصر بسنده می شود.
۲۲۲. ابن ندیم، همان، ص ۳۲۳-۳۲۴ و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۹-۶۰.
۲۲۳. ابن ندیم، همان، ص ۳۳۳؛ ابن جلیجل، همان، ص ۷۵؛ علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۱۶۱-۱۷۰؛ ابن خلکان، همان، ج ۱، ص ۳۱۳ و خیرالدین زرکلی، همان، ج ۲، ص ۹۸.
۲۲۴. ابن خلکان، همان، ص ۳۱۴-۳۱۵.
۲۲۵. ابن ندیم، همان و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۶۱.
۲۲۶. ابن ندیم، همان، ص ۳۲۵.
۲۲۷. همان، ص ۳۰۲.
۲۲۸. همان، ص ۳۲۵.

۲۲۹. جرجی زیدان، همان، ص ۱۷۶.
۲۳۰. ر.ک: محمد ابراهیم آیتی، *آندلس یا حکومت مسلمین در اروپا*، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶) ص ۴۰-۴۲.
۲۳۱. عبدالرحمان بن خلدون، *تاریخ ابن خلدون مسمى العبر و دیوان المبتداء و الخیر...*، (بیروت، منشورات محمدعلی بیضون و دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲م) ج ۴، ص ۱۴۷ و ۱۶۵.
۲۳۲. احمدبن محمدبن المقرئ تلمسانی، همان، ص ۳۵۳.
۲۳۳. جرجی زیدان، همان، ص ۱۸۶.
۲۳۴. احمدبن محمدبن المقرئ تلمسانی، همان، ص ۲۲۱.
۲۳۵. در اندلس مذهب فقهی مالکیه با تمایلات عربی رواج داشت، حال آنکه در بغداد مذاهب حنفی، شافعی، حنبلی شیعه و اسماعیلیه با گرایش های ایرانی رواج داشت.
۲۳۶. ابن خلدون، همان، ج ۴، ص ۱۷۵.
۲۳۷. احمدبن محمدبن المقرئ تلمسانی، همان، ص ۳۸۶.
۲۳۸. ابن خلدون، همان، و احمدبن محمدبن المقرئ تلمسانی، ص ۳۸۶.
۲۳۹. همان.
- Granada ۲۴۰.**
۲۴۱. جرجی زیدان، همان، ص ۲۲۷.
۲۴۲. احمدبن محمدبن المقرئ تلمسانی، همان.
۲۴۳. محمد مکی السباعی، *نقش کتابخانه ها و مساجد در فرهنگ و تمدن اسلامی*، ترجمه علی شکویی، (تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳) ص ۱۴۰-۱۴۱.
۲۴۴. جرجی زیدان، همان، ص ۲۰۴ و آیتی، همان، ص ۸۶.
۲۴۵. آیات متعددی مبنی بر تدبیر و تعقل در قرآن وجود دارد. علاوه بر این، در قرآن به علم و علم اندوزی نیز اشاره های فراوانی شده است، چنانکه ۶۰ بار کلمه علم و ۸۵۴ بار مشتقات آن در قرآن تکرار گردیده است.
۲۴۶. پیامبر(ص) به زید بن ثابت فرموده بود نوشتن را از یهودیان بیاموز؛ احمدبن یحیی بن جابر بلاذری، *فتوح البلدان*، ترجمه و تعلیق محمد توکل، (تهران، نشر نقره، ۱۳۷۶) ص ۶۵۹.
۲۴۷. احمد امین، *ضحی الاسلام*، (چاپ دهم: بیروت، دارالکتب العربی، بی تا) ج ۲، ص ۱۵.
۲۴۸. احمد امین، همان.
۲۴۹. برای نمونه ر.ک: ابن ابی اصبیه، همان، ص ۱۸۷ و علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۱۹۶-۱۹۸.
۲۵۰. علی اصغر حلبی، همان، ص ۳۴.
۲۵۱. شوقی ضیف، همان، ص ۱۰۶-۱۰۷.
۲۵۲. احمد امین، همان، ص ۱۴.

۲۵۳. محمد محمدی، «دانشگاه جندی شاپور در قرن‌های نخستین اسلامی»، مجله مقالات و بررسی‌ها، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، بهار و تابستان ۱۳۵۰، دفتر پنجم و ششم، ص ۱۷.
۲۵۴. حاجی خلیفه، همان، ص ۴۰-۴۱ و ابن خلدون، همان، ص ۵۴۳.
۲۵۵. محمد محمدی، همان.

256. see: Rosenthal, Franz: The classical Heritage in Islam, translated by Emile and Jenny Marmorstin. London 1965, pp.15-19.

۲۵۷. صلاح‌الدین صفدی، همان، ص ۷۹.
۲۵۸. ر.ک: ابن عثمان عمر بن بحر جاحظ، *الحيوان*، تحقیق عبدالسلام هارون، (بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا) ج ۱، ص ۷۶-۷۷.
۲۵۹. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۱۶۷.
۲۶۰. ارتباط محکم مرکز علمی سریانی با سایر کانون‌های علمی موجب شده بود تا از دیرباز دانشمندان آثار بسیاری را به زبان سریانی ترجمه نمایند؛ ر.ک: ذبیح‌الله صفا، همان، ص ۱۰-۱۷.
۲۶۱. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۶۵.
۲۶۲. ابن ندیم، همان، ص ۳۰۷-۳۰۹.
۲۶۳. ابن ندیم، همان، ص ۳۴۹.
۲۶۴. به نقل از: فاخوری، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالحمید آیتی، (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸) ج ۲، ص ۳۳۸.
۲۶۵. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۶۴.
۲۶۶. ابی عثمان عمر بن جاحظ، همان، ص ۷۹.
۲۶۷. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۶۵.
۲۶۸. همان، ص ۱۳۷.
۲۶۹. همان، ص ۶۷.
۲۷۰. همان، ص ۲۳۵.
۲۷۱. همان، ص ۱۳۲.
۲۷۲. حنا فاخوری، همان، ص ۳۴۲.
۲۷۳. عبدالرحمن نجیب حکمت، *دراسات تاریخ العلوم عند العرب*، (موصل، وزارة التعليم العلمی و البحث العلمی جامعة الموصل، ۱۹۷۷م) ص ۲۸.
۲۷۴. ابو حامد محمد غزالی، *تهافت الفلاسفه*، مقدمه ماجد فخری، (بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۰) ص ۸.
۲۷۵. عبدالرحمن نجیب حکمت، همان.

۲۷۶. ابن ندیم، همان، ص ۶۶.
۲۷۷. همان، ص ۶۷.
۲۷۸. همان، ص ۷۱.
۲۷۹. ابن الانباری، *طبقات الادباء*، (قاہرہ، بی نا، ۱۲۹۴ھ) ص ۸۳.
۲۸۰. رسائل اخوان الصفاء: ج ۱، ص ۴۸.
۲۸۱. همان، ص ۴۹.
۲۸۲. بیشتر در کتاب مجسطی بطلمیوس آمده است؛ همان.
۲۸۳. همان.
۲۸۴. ابن ندیم، همان، ص ۳۰۷.
۲۸۵. علی بن یوسف قفطی، همان، ص ۵۸-۶۱ و رسائل اخوان الصفاء، همان، ص ۲۶۸.
۲۸۶. احمد شلبی، همان، ص ۲۴۳-۲۴۴.
۲۸۷. گوستاو لوبون، *تاریخ تمدن اسلام و عرب*، ترجمه هاشم حسینی، (تهران، کتابفروشی اسلامیہ، ۱۳۵۸) ص ۶۰۳.
۲۸۸. جلال الدین سیوطی، *حسن المحاضرہ فی اخبار مصر و القاہرہ*، حواشی خلیل المنصور، (بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۹۹۷) ج ۲، ص ۲۲۰.
۲۸۹. گوستاو لوبون، همان، ص ۵۴۳.
۲۹۰. *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا و ہرام، (تهران، الزہرا، ۱۳۷۲) ص ۳۳۳؛ ابی القاسم بن حوقل النصیبی، *صورة الارض*، (قاہرہ، دارالکتب الاسلامی، بی تا) ص ۳۸۹ و ابی بکر احمد بن الفقیہ الہمدانی، *مختصر البلدان*، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸) ص ۲۳۰.
۲۹۱. ابن خلدون، همان، ص ۴۲۱-۴۲۲.
۲۹۲. روزگاری دراز دمشق تولید کننده بهترین نوع کاغذ بود کہ تحت عنوان کاغذ دمشقی بہ دورترین نقاط صادر می شد؛ الکساندر استیپچویچ، *کتاب در پویہ تاریخ*، ترجمہ رضا آژیر و حمیدرضا شیخی، (مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۳) ص ۲۷۴.
۲۹۳. همان، ص ۲۷۵.
۲۹۴. ابی عثمان عمر بن بحر جاحظ، *البیان والتبیین*، حواشی موفق شہاب الدین، (بیروت، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیہ، ۱۹۹۸) ج ۱، ص ۱۷۱.
۲۹۵. همان، *البخلاء*، تحقیق فوزی عطوی، (بیروت، دارصعب، ۱۹۶۹م) ص ۹۴.
۲۹۶. همان.
۲۹۷. ابو حامد محمد غزالی، همان، ص ۳۸-۳۹.

